

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Criterion of Welfare in Child Discipline and the Examination of Liability Arising from Discipline

Ali Akbar Hamedī^{*1}, Tahereh Salarinezhad², Maryam Hamedī²

1. Assistant Professor and Full-time Faculty Member, Farhangian University, Shahid Chamran Campus, Tehran, Iran.
2. MA, Department of Family Law, Imam Sadeq University, Tehran, Iran.

* Corresponding Author's Email: Hamedī477@yahoo.com

ABSTRACT

The right to upbringing is considered one of the most fundamental rights of the child—a right whose realization depends on healthy, balanced, and appropriate education that meets the child's physical, psychological, and emotional needs. The purpose of such upbringing is the flourishing of human potential and the attainment of the lofty ends envisioned by the Divine Lawgiver for humankind. Among the various instruments of upbringing, discipline constitutes a crucial yet delicate responsibility entrusted to parents. However, the authority to discipline is not absolute; rather, it is bound by rules, criteria, and conditions that ensure its legitimacy. One of the most significant among these is the criterion of observing the child's welfare in the disciplinary process. Any form of punishment or discipline that exceeds the limits of reason and religious law, or that is motivated by anger, revenge, or ill will—thereby endangering the child's higher interests—lacks legitimacy and renders the disciplining party liable. Accordingly, the welfare criterion occupies a fundamental position in legitimizing parental disciplinary actions, and adherence to it is a necessary condition for the disciplinarian to be absolved of liability. In the present study, using a documentary–library method and within a descriptive–analytical framework based on content analysis, the foundational concepts of “criterion,” “welfare,” “discipline,” and “punishment” are examined in both linguistic and jurisprudential–legal contexts. Subsequently, by employing authoritative sources in Imami jurisprudence and legal texts, the formal and substantive indicators and standards for assessing the child's welfare in matters of discipline and punishment are derived. Due to their general and comprehensive nature, these indicators may be applied to various child-related legal issues, including the topic under discussion. Finally, the study proposes a framework for identifying the greater welfare (“*maslahat aham*”) based on religious and jurisprudential foundations, which may serve as a legal and jurisprudential basis for evaluating the legitimacy of disciplinary actions and resolving related liabilities.

Keywords: *child's superior welfare, child discipline, liability arising from discipline, welfare criterion*

How to cite: Hamedī, A. A., Salarinezhad, T., & Hamedī, M. (2024). The Criterion of Welfare in Child Discipline and the Examination of Liability Arising from Discipline. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(2), 214-237.



تاریخ ارسال: ۴ اردیبهشت ۱۴۰۳
 تاریخ بازنگری: ۱۳ مرداد ۱۴۰۳
 تاریخ پذیرش: ۲۰ مرداد ۱۴۰۳
 تاریخ چاپ: ۳۰ شهریور ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

شاخص مصلحت در تادیب فرزند و بررسی ضمان ناشی از تادیب

علی اکبر حامدی^۱، طاهره سالاری نژاد^۲، مریم حامدی^۳

۱. استادیار و عضو هیئت علمی تمام وقت دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید چمران، تهران، ایران.
 ۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه حقوق خانواده، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Hamedia477@yahoo.com

چکیده

حق تربیت از بنیادی‌ترین حقوق فرزند به شمار می‌آید؛ حقی که تحقق آن در گرو تربیتی سالم، متوازن و متناسب با نیازهای جسمی، روانی و عاطفی کودک است. هدف از این تربیت، شکوفایی استعدادها و نیل به غایات والایی است که شارع مقدس برای انسان ترسیم کرده است. در این میان، تادیب به‌عنوان یکی از ابزارهای تربیتی، وظیفه‌ای مهم و در عین حال خطیر برای والدین محسوب می‌شود. با این حال، اختیار تادیب مطلق نبوده و مقید به ضوابط، شاخص‌ها و قیودی است که مشروعیت آن را تضمین می‌نمایند. از جمله مهم‌ترین این ضوابط، «شاخص رعایت مصلحت کودک» در فرایند تادیب است. هرگونه تنبیه یا تأدیبی که خارج از حدود شرعی و عقلی بوده، یا از سر خشم، انتقام و غرض‌ورزی صورت گیرد و مصالح عالی‌ه‌ی طفل را به خطر اندازد، فاقد مشروعیت بوده و موجب ضمان تادیب‌کننده خواهد شد. بنابراین، شاخص مصلحت جایگاهی اساسی در مشروعیت‌بخشی به اعمال تأدیبی والدین دارد و رعایت آن شرط لازم برای مبرا شدن تادیب‌کننده از ضمان است. در پژوهش حاضر، به روش اسنادی - کتابخانه‌ای و در قالب تحقیقی توصیفی - تحلیلی بر پایه‌ی تحلیل محتوا، مفاهیم بنیادین «شاخص»، «مصلحت»، «تادیب» و «تنبیه» در لغت و اصطلاح فقهی و حقوقی تبیین شده است. سپس با بهره‌گیری از منابع معتبر فقه امامیه و متون حقوقی، شاخص‌ها و معیارهای شکلی و ماهوی سنجش مصلحت کودک در تادیب و تنبیه استخراج گردیده است. این شاخص‌ها به جهت کلیت و عمومیت، می‌توانند در حقوق و مسائل مربوط به کودک از جمله موضوع مورد بحث به کار بسته شوند. در پایان، پژوهش به ارائه‌ی ضابطه‌ای برای تشخیص «مصلحت‌اهم» مبتنی بر مبانی و متون دینی می‌پردازد تا بتوان از آن به‌عنوان مبنایی فقهی و حقوقی در ارزیابی مشروعیت تادیب و رفع ضمان بهره گرفت.

کلیدواژگان: مصلحت فضلی طفل، تادیب فرزند، ضمان ناشی از تادیب، شاخص مصلحت

نحوه استناددهی: حامدی، علی اکبر. سالاری نژاد، طاهره. و حامدی، مریم. (۱۴۰۳). شاخص مصلحت در تادیب فرزند و بررسی ضمان ناشی از تادیب. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۲)،

۲۳۷-۲۱۵.



خانواده به عنوان نخستین محیط اجتماعی و بنیادی ترین نهاد تأثیرگذار بر رشد، پرورش و شکل گیری شخصیت فرزندان، نقشی بی بدیل در تربیت و هدایت آنان ایفا می کند. اهمیت خانواده در فرآیند تربیت، از آن روست که بنیان های اصلی شخصیت، اخلاق، رفتار اجتماعی و نگرش فرزندان در بستر خانواده شکل می گیرد. والدین، با رفتار، گفتار و ارزش های خود، نخستین و مؤثرترین الگوهای رفتاری و اخلاقی را برای فرزندان فراهم می آورند و از طریق اعمال تربیتی، در جهت اصلاح و رشد فردی، اجتماعی، اخلاقی و معنوی آنان می کوشند. از جمله ابزارها و اقدامات تربیتی که توسط والدین و یا ولی فرزند به منظور هدایت و اصلاح فرزند و کمک به او برای رشد شخصیت فردی و اجتماعی و اخلاقی و معنوی صورت می گیرد، تأدیب و تنبیه است. هرچند تأدیب از وظایف اساسی والدین به شمار می رود و خانواده به عنوان محیط اصلی تأثیرگذار بر رفتار و تربیت فرزندان، نقش بسیار مهمی در تأدیب آن ها دارد، لکن باید توجه داشت که تنبیه و تأدیب نه روشی ابتدایی، بلکه روشی ثانوی در نظام تربیتی دینی است؛ روشی که از حیث مرتبه و ارزش تربیتی، در مرتبه ای متأخر از سایر راهکارهای اصلاح و هدایت رفتاری قرار دارد. به بیان دقیق تر، توسل به تأدیب زمانی موجه و مشروع است که سایر روش های تربیتی - از قبیل آموزش، تشویق، گفت و گو، الگوبردازی و تقویت مثبت - کارایی لازم را در اصلاح رفتار کودک نداشته باشند. در چنین شرایطی نیز، به کارگیری تأدیب باید با رعایت مصلحت، تناسب و حد ضرورت انجام گیرد تا از تبدیل آن به ابزار سرکوب یا آسیب روانی پیشگیری شود. انتخاب روش مناسب برای تأدیب و تربیت فرزندان، اهمیت بسیاری دارد و می تواند تأثیر عمیقی بر رشد و توسعه آینده فرزندان داشته باشد.

یکی از شاخص های مهم در تأدیب فرزند، «شاخص رعایت مصلحت کودک» است. مفهومی که بر ضرورت توجه به نیازها،

ویژگی ها، توانایی ها و مصالح واقعی کودک در فرآیند تأدیب تأکید دارد. رعایت مصلحت به این معناست که والدین موظف هستند که در اتخاذ هرگونه اقدام تربیتی، هدف را رشد همه جانبه ی فرزند دانسته و از هرگونه رفتار مبتنی بر خشم، انتقام یا غرض ورزی اجتناب کنند. بدین ترتیب، تأدیب مشروع تنها در صورتی تحقق می یابد که در راستای مصلحت و غبطه ی کودک باشد و منافع مادی و معنوی او را تأمین کند. به عبارت دیگر، مصلحت فرزندان باید در همه جنبه های تأدیب و تربیت آن ها مورد توجه قرار گیرد. این شاخص به والدین کمک می کند تا به عنوان راهبردهای مناسب برای رشد و توسعه سالم فرزندان عمل کنند.

لازم به ذکر است که جایگاه اصل مصلحت در باب ولایت و در حقوق کودک، جایگاهی متمایز و ممتاز است؛ چراکه اساس تشریع و قانونگذاری در باب ولایت و حقوق صغار، اعم از ولایت و وصایت، قیمومت و.... در نظام فقهی و حقوقی اسلام، بر محوریت مصلحت سنجی تمرکز یافته است. ولایت، بذاته، از آن خداوند متعال است و سایر ولایت ها صرفاً به نیابت از او و بر مدار مصلحت اندیشی، خیرخواهی و رعایت غبطه و مصلحت مولی علیه است. اصل فوق مورد تصریح منابع قرآنی و روایی و جزء مسلمات فقه امامیه محسوب میشود. همچنین ظهور ادله اقتضا میکند که تصرفات و اعمال فاقد مصلحت از جانب ولی یا سرپرست، صحیح تلقی نشود و علما و حقوق دانان اقدامات مذکور را باطل و برخی نیز حکم به عدم نفوذ تصرفات ولی نموده اند. بنابراین، تأدیب فرزندان نیز به عنوان یکی از مظاهر اعمال ولایت، تنها زمانی مشروعیت می یابد که مبتنی بر شاخص مصلحت باشد. رعایت مصلحت در این زمینه، نه تنها بُعد اخلاقی و تربیتی دارد، بلکه مبنای فقهی و حقوقی مشروعیت تأدیب را نیز تشکیل می دهد. در مقابل، هرگونه تأدیب مغایر با مصلحت، می تواند موجب مسئولیت و ضمان تأدیب کننده شود. زیرا روش های نادرست تأدیب، علاوه بر آسیب های جسمی، ممکن

دینی، رفتن به مسجد و خواندن نماز تشکیل شده است که بر اساس آن میزان دینداری افراد را می‌سنجند (Babbie, 2002). براین اساس شاخص، نشانه و نمودی قابل اندازه‌گیری با مقیاسی برای ارزیابی فعالیت‌های انجام شده است که تعیین میزان موفقیت افراد، نشان دادن مشکلات، پیش بینی روند کار و تعیین خط مشی کلی برای رسیدن به هدف است (Babbie, 2002).

۱-۲- مفهوم مصلحت

۱-۲-۱- مفهوم لغوی مصلحت

با تتبع و بررسی در کتب لغوی چنین به نظر می‌آید که مصلحت در لغت مخالف مفسده است و از ریشه (ص.ل.ح) به معنای خیر، صواب و شایستگی است (Ibn Manzur, 1702). برخی می‌گویند مصلحت ممکن است اسم باشد مانند منفعت (Shakeri Golpayegani, 2006) و از حیث لفظ و معنا مشابه منفعت است و یا مصدر باشد به معنی نفع و صلاح (Hamed al-Alam, 1995; Shakeri Golpayegani, 2006) و همچنین ممکن است اسم شیء باشد به این معنا که شی دارای هیأت متناسب با آن چیزی باشد که از آن اراده شده است. مثلاً قلم به گونه‌ای است که هدف کتابت را برآورده می‌کند. بنابراین، بر هیأت مصلحت کامل است (شاکری گلپایگانی، همان). همچنین انسان صالح را کسی معنا کردند که حقوق الله و حقوق الناس را به جا می‌آورد و تجاوز و تعدی به آن‌ها نمی‌کند همانگونه که در آیه ۱۲۸ سوره نساء آمده است: «فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما» صلح ابزار و وسیله است به منظور عدم تفرقه و نشوز و اعراض و خصومت در مقابل صلح رفتاری است که سبب تجاوز و تعدی بر حقوق دیگران در مناسبات و روابط اجتماعی می‌گردد برخلاف صلح که روابط اجتماعی در آن بر مبنای صلاح و صلح است. (Tureihi, 1996).

بنابراین صلح عدم تعدی و رعایت حقوق است؛ بدین ترتیب اگر صلح و صلاح حالت و شرایط خاصی است که در آن حقوق مورد

است به بروز مشکلات روانی، افزایش اضطراب، کاهش اعتماد به نفس، تقویت رفتارهای خشونت‌آمیز و گسست عاطفی میان والد و فرزند بینجامد.

با توجه به اهمیت مقوله مصلحت، جایگاه بنیادین آن در روابط بین ولی و فرزند و لزوم احراز آن در اقدامات تادیبی، پژوهش حاضر در مقام شناخت و تبیین شاخص مصلحت در تادیب فرزندان برآمده است و در این راستا به شاخص‌های تعیین مصلحت از جمله توجه به مقتضیات زمان و مکان، توجه و رعایت مصلحت واقعی در برابر مصلحت ظاهری، وجود منفعت در مصلحت، تقدیم و ترجیح مصلحت اهم بر مهم، ضرری و نادرالوجود نبودن مصلحت و... دست یافته است. این شاخص‌ها به عنوان معیارهایی فقهی و حقوقی می‌توانند در ارزیابی مشروعیت تادیب و تشخیص حدود ضمان والدین یا اولیای قانونی در صورت تخطی از مصلحت، مورد استفاده قرار گیرند.

در نهایت، پژوهش اثبات‌گر آنست که اختیار شخص ماذون در تادیب کودک، مطلق و نامحدود نیست؛ بلکه مقید به رعایت مصلحت و حدود شرعی و عقلی می‌باشد. در صورت احراز رفتار خلاف مصلحت در مقدار و کیفیت اجرای تادیب، تادیب‌کننده را با ضمان مواجه خواهد کرد و وی حسب مورد مسئول و مورد تعقیب قرار خواهد گرفت؛ چراکه مشروعیت تادیب و مبرا شدن از ضمان، تنها در پرتو رعایت مصلحت و غبطه‌ی کودک معنا می‌یابد.

۱. مفهوم شناسی مصطلحات

۱-۱- مفهوم شاخص

شاخص: واژه شاخص در لغت به معنای میله، برآمده، تیر، تیرک، نمودار، فرد ممتاز، نماینده، علامت و مشخص کننده است (Moein, 2002). ارل بی، شاخص را به «سنجه ترکیبی متغیرها» تعریف کرده که از ترکیب گویه‌های جزئی و هم طراز تشکیل شده است و متغیرهای مورد نظر را می‌سنجد. مثلاً دین داری به عنوان شاخصی از گویه‌هایی مانند پای بندی به اعتقادات

از این رو، می‌توان گفت مصلحت در فقه اسلامی و دانش‌های مرتبط با آن، واجد معنایی اصطلاحی و فنی مستقل نیست، بلکه همان معنای عرفی و لغوی خود را حفظ کرده است (Alidoust, 2011).

بر این مبنا، مصلحت اطفال مفهومی چندبعدی است که هم جنبه‌های مادی و جسمانی کودک و هم نیازهای روحی، عاطفی و معنوی او را دربرمی‌گیرد. در این حوزه، توجه به مقاصد شریعت و کمالات انسانی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چراکه تربیت کودک در فقه اسلامی نه تنها در راستای تأمین رفاه و سلامت او، بلکه در جهت رشد اخلاقی، معنوی و انسانی وی سامان می‌یابد. از این رو، می‌توان استنباط کرد که مفهوم مصلحت در موضوعات تربیتی و تأدیبی اطفال، با واژگانی چون «خیر»، «صلاح»، «تأمین جنبه‌های مادی و معنوی» و «تحقق مقاصد شریعت و فضایل انسانی» پیوندی وثیق دارد (Esfahanian Semnani et al., 2018).

افزون بر این، در عرصه‌ی تأدیب و تنبیه کودکان، رعایت مصلحت نه تنها یک اصل اخلاقی و تربیتی، بلکه مبنای فقهی و حقوقی مشروعیت تأدیب به‌شمار می‌آید. به بیان دیگر، تأدیب کودک زمانی صحیح و مجاز است که با رعایت مصالح واقعی او، اعم از جسمی، روانی و تربیتی، همراه باشد. در ادامه، پژوهش حاضر به‌صورت تفصیلی به بررسی شاخص مصلحت و کارکرد آن در فرآیند تأدیب و تنبیه کودکان پرداخته و نشان خواهد داد که چگونه رعایت این شاخص از سوی تأدیب‌کننده، شرط اصلی مشروعیت و عدم ضمان در اعمال تربیتی است.

۳-۱- تأدیب در لغت و اصطلاح

۱-۳-۱- تأدیب در لغت

تأدیب در لغت به معنی تعلیم ریاضت نفس و کسب محاسن اخلاقی است. هم چنین به معنی مجازات نمودن به جهت ارتکاب فعل ناپسند نیز بکار می‌رود. (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۱ ص ۵۰) در اصطلاح فقهی، مقصود از تأدیب همین تعزیر است یعنی

تعدی واقع نمی‌شود، مصلحت امری است که بوسیله آن، این هدف محقق می‌شود، به همین جهت اگر صلاح و فساد را به مثابه صفت خود شیء قرار دهیم، شیء یا فاسد و یا صالح است، اما اگر نسبت شیء را به چیز دیگری که با آن در ترابط و تاثیر و تاثر است بسنجیم، مصلحت و مفسده است. شیء در ذات خود یا صالح است یا فاسد اما با ملاحظه امر دیگر مصلحت یا مفسده است. ولی امر دیگر ذات نیست، بلکه از مقوله معنا است مثلاً ذات الف نسبت به ذات ب مصلحت یا مفسده نیست، بلکه نسبت به بقا یا زوال و اختلال در شرایط حیات یا مانند آن مصلحت یا مفسده است (Shakeri, 2006).

به نظر می‌رسد در مجموع می‌توان گفت مصلحت از حیث لغوی به معنای خیر و صلاح و آن چیزی که در مقابل مفسده است معنا می‌گردد.

۱-۲-۲- مصلحت در اصطلاح فقهی

در دانش فقه و علوم وابسته به آن - از جمله اصول فقه و فلسفه فقه - واژه‌ی «مصلحت» واجد اصطلاحی مستقل و فنی همانند بسیاری از مفاهیم دیگر نبوده؛ بلکه بررسی و تتبع در متون فقهی و پیرافقهی شیعه و اهل سنت به روشنی نشان می‌دهد که این واژه غالباً در معنای لغوی و عرفی خود، یعنی «منفعت»، «خیر» و «ضد فساد» به کار رفته است. فقهای برجسته‌ای همچون شیخ طوسی و صاحب جواهر در آثار فقهی خویش، مصلحت را به معنای «منفعت» دانسته‌اند و از آن در موارد متعدد با همین معنا بهره برده‌اند. به‌ویژه صاحب جواهر در موارد گوناگون، مصادیق متنوعی از مصلحت را مطرح کرده است که از تحلیل مجموع آن‌ها چنین برمی‌آید که مصلحت در نگاه فقهی، به معنای «منفعت عامه» است؛ یعنی نفعی که به عموم مردم بازمی‌گردد و مبنای تصمیم‌گیری حاکم یا ولی در جهت تحقق خیر عمومی قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، مراد فقها از «منفعت» در کاربرد مصلحت، چیزی جز همان مفهوم «خیر» در برابر «فساد» که مورد تأیید لغویان است، نمی‌باشد.

ندارد، بلکه به سرزنش و عقوبتی که بر اساس هشیار نمودن باشد تنبیه گفته میشود. چه بسا چون غالب سرزنشها و عقوبتها بر اساس هشیار نمودن است لفظ تنبیه در مورد آنها به کار برده می‌شود. اما معنی اصطلاحی تنبیه ضرب و زدن میباشد و طبق معنای لغوی مذکور، هدف و اساس این زدن و ضرب متوجه ساختن و بیدار نمودن از غفلت می‌باشد (Ibn Idris, 1991; Musavi, 1996). (Khomeini, 1996).

۲. ضرورت بحث از مصلحت

پیش از ورود به بحث بررسی شاخص مصلحت در تادیب کودک میبایست از ضرورت توجه به مصلحت و رعایت آن در استخراج احکام الهی و کاربرد آن در مسائل مختلف از جمله تادیب و تنبیه کودکان سخن گفت. در خصوص مصلحت باید توجه شود که عدم پذیرش مصلحت به عنوان سند کشف در اجتهاد شیعه به معنای رد حضور این عنصر در اجتهاد ایشان نیست. فقیهان امامیه در پذیرش عقل عملی به عنوان یکی از اسناد معتبر کشف حکم شرعی اتفاق نظر دارند. این در حالی است که مبنای درک عقل و داوری آن، سنجش ملاکها و مصلحتها است و این وجود مصلحت یا مفسده در انجام عمل است که پایه و اساس برای درک عقل به حسن فعل یا قبح آن می‌گردد و به دلیل ملازمه بین درک عقل و حکم شرعی حکم شرعی ثابت می‌شود. البته این مصالح و مفاصد باید عام و مورد تطابق آراء همه عقلا باشد تا مشمول قاعده ملازمه گردد. افزون بر این توجه به مصلحت بندگان در استنباط و تفسیر نصوص مبین احکام به عنوان قرینه لبی، حضور جدی احکام حکومتی و ولایی که بر اساس صلاح‌دید حاکم اسلامی و فقیه جامع الشرایط انشا می‌شود، تقدیم اهم بر مهم و مهم بر غیر مهم از جهت ملاک و مصلحت در تراجم اجرای احکام، اعتقاد به تبعیت احکام از مصلحت و مفسده در متعلق یا از مصلحت در جعل و انشاء، حضور اعتقادات عقل پسند در برخی فتاوا، سخن از مصلحت و مفاهیم مشابه در بسیاری از مسائل فقهی، قبول

مجازات کمتر از حد و از آنجائی که کودکان همانند بزرگسالان مشمول مجازات تعزیر قرار میگیرند به همین جهت در روایات و عبارات فقها در ارتباط با تعزیر کودکان از لفظ تادیب استفاده شده که مقصود از آن مجازاتی خفیف و سبک تر از تعزیر بزرگسالان میباشد (Hurr al-Amili, 1871). بگونه‌ای که کودک را از انجام مجدد فعل ناپسند بازدارد. واژه دیگری که مترادف تادیب بکار میرود تنبیه است. تنبیه در لغت به معنای آگاه کردن و بیدار کردن است (Johari, 1997).

۱-۳-۲- تادیب در اصطلاح

تادیب به معنای تربیت در برخی از روایات مشاهده شده که لفظ تادیب بکار رفته ولی معنای تربیت اراده شده است (Al-Kulayni, 1986). تادیب به معنای مطلق تنبیه منظور از آن روش خاص ادب آموزی و تربیت است تا رفتاری ترک شود یا به رفتاری عمل گردد. تادیب به معنای حد و تعزیر تادیب در اصطلاح حقوقی که در برخی از کتاب‌های فقهی از جمله حدود و دیات و به این معنی به کار رفته است (Hurr al-Amili, 1871). این معنا نزد فقها در دو مورد به کار می‌رود:

(الف) در مورد کودک یا مجنونی که جرم و جنایتهای غیر حدی از او صادر می‌شود.
(ب) انسان بالغ و عاقلی که جرم و جنایتهای غیر حدی از او صادر می‌شود (Morvarid, 1992).

۱-۴- تنبیه در لغت و اصطلاح

تنبیه در معنای لغوی هشدار دادن خارج کردن از تنبلی از غفلت در آوردن، بیدار کردن از خواب، پند، نصیحت ملامت سرزنش و عقوبت گفته شده است (Nafisi, 1964).

اصل معنای تنبیه همان متوجه ساختن و هشیار کردن است و اگر به معنای دیگر مانند سرزنش نصیحت و عقوبت و مانند آن باشد به این سبب است که در آنها نوعی متوجه ساختن و هشیار نمودن وجود دارد و البته طبق این بیان هر سرزنش و عقوبتی معنای تنبیه

واجبات نظامیه و بدیهی شمردن حفظ نظام انسان ها، لزوم پایبندی به اصلاحات و مقررات غیر مردود از نظر شارع حتی اگر از ناحیه حاکم جامع شرایط نباشد، حضور قواعدی چون «لا ضرر» و «لا حرج» در سرتاسر ابواب فقه و ده ها نمونه دیگر در فقه امامیه حکایت از حضور جدی عنصر مصلحت در اجتهاد امامیه دارد به گونه ای که نه تنها نباید به دلیل عدم ذکر واژه «مصلحت» در ردیف اسناد کشف حکم شرعی بحث از این مفهوم را در اصول و فلسفه فقه غیر ضروری بدانیم بلکه به دلیل مواجهه روز افزون مکلفین با موضوعات نو پدید و شدت ارتباط این موضوعات با مصالح بندگان لازم است بیش از پیش به تاثیر قانون مند مصلحت در امر اجتهاد توجه شود. لذا با توجه به شدت ارتباط مفهوم مصلحت با کارکرد عقل میتوان نتیجه گرفت مصلحت به واسطه و در قالب درک عقل عملی کاربرد استقلالی در اجتهاد می یابد. همچنین مصلحت می تواند عملی را موضوع حکم خاصی کند یا حکم را از آن سلب کند؛ نظیر آنچه فقها در جواز امان دادن به سرباز کافر، قبول حکومت و ولایت جائز، ارتزاق قاضی از بیت المال، امر به معروف و نهی از منکر، معاملات ارز و اخراج آن از کشور، بیع مصحف به کافر، اخذ خراج از مردم و صدها نمونه دیگر نظر داده اند و جواز یا وجوب و صحت همه ی این کارها را مشروط به مصلحت کرده اند (Pour Abdollah, 2016; Pour Abdollah et al., 2013).

۳. اهداف و اهمیت و ضرورت تادیب و تنبیه در اسلام

دین اسلام در سیستم تربیتی خود، تنبیه را بعنوان آخرین روش تربیتی می پذیرد. به این معنا که هنگامی که تمامی روشهای تربیتی نسبت به تربیت شونده اعمال شد لکن در تقویت یا تضعیف یا تعدیل رفتار موفقیتی حاصل نشد، اصل تنبیه ضرورت می یابد. اهمیت اصل تنبیه در آیات قرآن به این صورت که خداوند می فرماید ما قوم عاد ثمود لوط و.... را مورد عذاب قرار دادیم

بیانگر این است که تنبیه را به عنوان یک اصل برای پشتوانه امنیت و آسایش پذیرفته است. اسلام تنبیه بدنی را ابتدائاً حتی برای حیوانات جایز ندانسته و ترحم بر آنها را از وظایف هر فردی می داند.

در نظام خانواده نیز تأکید بر احساس مسئولیت بیشتر والدین در برابر فرزندان و رعایت حقوق آنان از مواردی است که در دین اسلام حائز اهمیت است. پس بجاست که والدین در مورد خطاهای جزئی کودکان خشم نورزند و بر آنها غضب نکنند، بلکه با قدری مسامحه و تغافل از خطای آنها بگذرند. همچنین دین مبین اسلام برای هر جرم و خطا تنبیه و مجازات درخور آن ارائه می کند.^۱ آن هم در صورتی که عوامل تربیتی دیگر مثل رفق و مدارا و نرمی که با طبیعت و روحیات کودک هماهنگ است موثر نیفتاد. در اینصورت ولی کودک ناگزیر از تنبیه و مجازات بدنی است که در تربیت دینی و اخلاقی کودک از نظر اسلام به عنوان روشی احتیاطی و استثنایی تلقی میشود؛ و اینکه از آنجا که فرزندان نزد انسان مسلمان امانت اند و نسبت به آنها مسئولیت دارند همانگونه که تأمین نیازهای جسمی کودک لازم است، تأدیب او از آن واجب تر است.

اهدافی که برای تنبیه طفل متصور است شامل موارد ذیل بوده که به بررسی دیدگاه فقهی پیرامون هریک از آنان در آرای فقها پرداخته خواهد شد:

الف) پرهیز از انتقام جویی

آموزه های دینی پیامبران و اصول مسلم فقهی ایجاب میکند که انسان هنگام غضب خویشتن دار باشد و رفتار خود را بر اساس آموزه های اخلاقی دین، محدود و منظم نماید. بنابراین اگر جهت تربیت اخلاقی فرزند تنبیه بدنی ضرورت یافت نباید چهره انتقام به خود بگیرد. والدین در پرورش فرزندان باید با تدبیری سنجیده و خردمندانه از عوامل تربیتی به طور مناسب بهره برداری کنند. در

^۱ اصل تناسب جرم و مجازات

والدین باید آن‌ها را آشکارا تنبیه کنند تا نتیجه‌ی گسترده‌تری در یک فرصت محدود، نصیب دیگران گردد. اما در عرصه تعلیم و تربیت تنبیه و مجازات‌ها به ویژه درباره اطفال به طبیعت خود شخص بستگی دارد، زیرا گاهی مجازاتی با طبیعت شخص خاصی هماهنگی دارد ولی درباره اشخاصی دیگر هیچ پی‌آمد سودمندی به همراه ندارد (Qaraei, 2014).

۴. بحث اخلاقی در تادیب

آنچه ذکر شد حکم فقهی تادیب کودک است، ولی باید توجه داشت که در این مساله مهم تنها جواز فقهی کافی نیست، بلکه باید بررسی شود که آیا تادیب کودک از جهت تربیتی و اخلاقی مطلوب است یا خیر؟ در این خصوص لازم است دو دسته دیگر از روایات را مدنظر قرار داد.

قسم نخست روایاتی است که به رحم، شفقت، مدارا و عفو نسبت به کودک امر می‌نماید. مثل این که پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌فرماید: «أَحْبُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُم» (Hurr al-Amili, 1871) و نظایر این روایت که در منابع روایی ما فراوان است.

قسم دوم، روایاتی است که از تندی و غضب نسبت به کودک منع می‌نماید. مانند آن که امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) فرموده است: خداوند متعال نسبت به هیچ چیز به اندازه ناراحتی و غضب کودک و زنان غضبناک نمی‌شود. «قال... لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» (Al-Kulayni, 1986) در روایت دیگر پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از ادب نمودن کودکان در وقت غضب نهی فرموده است (Hurr al-Amili, 1871).

با توجه به این دو دسته از روایات می‌توان نتیجه‌گیری کرد، که محبت، رحمت، احترام و بخشش، همیشه مطلوب است و تندی، عتاب و غضب نسبت به کودک نه تنها مطلوب نیست، بلکه از آن نهی شده است. البته این که برخی از روایات، تنبیه کودک را جایز می‌دانند، در مواردی است که راه دیگری جز تنبیه برای اصلاح و

این میان پدر باید وسواس بیشتری به خرج دهد زیرا در استفاده از هرگونه وسایل تربیتی دارای اقتدار و اختیار گسترده‌تری است (Amini, 2013).

ب) اصلاح و بازداری

از جمله اهداف دیگر تنبیه اصلاح فرد و پیشگیری از تکرار تخلف اوست. این گونه تنبیه بر پایه صلاح و اصلاح تخلف بنا نهاده شده و جامعه را بسوی رستگاری و خوشبختی هدایت می‌کند. این مسئله که از آن به تهذیب اخلاق یاد میشود برای کودک با ایجاد انگیزه و ترس و بیم امکان پذیر است. ترس و بیم که همگام و همراه با رغبت و امید، کودک را زیر پوشش می‌گیرد از عواملی است که بصورت نیرویی بازدارنده از تخلف عمل میکند. بر این اساس دانشمندان اسلامی استبداد و سخت‌گیری مرییان نسبت به کودک را روا نمی‌شمارند زیرا اسلام ایجاد محیطی ترس آور و وحشتناک را در روند پرورش فرزند جایز نمی‌داند.

ج) انذار و پندآوری

از دیگر اهداف تنبیه در اسلام، پند و اندرز دادن به دیگران و عبرت آموزی بینندگان تنبیه است. هنگامی که فرد متخلف تنبیه می‌گردد علاوه بر اینکه تنبیه فرد را از تکرار تخلف باز می‌دارد عبرتی برای دیگران است تا پیرامون رفتارهای زشت نگردند (Hosseini, 2002).

خداوند متعال نیز در قرآن کریم می‌فرماید: وَلِيَشْهَدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ، باید گروهی از مومنان مجازات زن و مرد زناکار را ببینند.

به علاوه اگر تنبیه آشکارا انجام بگیرد بر رنج متخلف می‌افزاید و نیروی بازدارنده‌ای را در او تقویت می‌کند. همچنین اثراتی که تنبیه بر بینندگان دارد این است که مردم با دیدن مجازات گناهکار به این می‌اندیشند که هرگاه این تنبیه و مجازات برای آنان پیش آمد می‌کرد، چه اثر بدی را در آنان ایجاد میکرد و آنان نیز مانند متخلف دردمند میشوند. گاهی برای پیش‌گیری از تکرار تخلف فرزندان،

یتیم را در مورد آنچه که فرزندت را می‌زنی بزن (Al-Kulayni, 1986).

در خصوص وجود این اجازه برای مادر نیز اختلاف نظر وجود دارد لکن علیرغم آنکه دلیلی خاص در جواز تأدیب کودک از جانب مادر وجود ندارد، لکن می‌توان چنین استنباط نمود که همانگونه که معلم بدون اذن پدر حق تنبیه شاگرد را دارد پس به طریق اولی مادر هم می‌تواند چنین حقی را داشته باشد؛ زیرا او نیز تنبیهش در مسیر تربیت کودک بوده که حتی در زمانی بسیار زودتر از معلم آغاز شده است.

۶. جایگاه مصلحت در مشروعیت بخشی تأدیب فرزند

یکی از مسلمانات فقه اسلامی عدم ولایت افراد نسبت به یکدیگر است که به عنوان اصل اولی عدم ولایت افراد نسبت به یکدیگر از آن یاد می‌شود. این اصل که در بیان فقها با عنوان «أَصَالُهُ عَدَمُ وَلَايَةِ أَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ» آورده شده است، به این معناست که اصل اولی عدم عنوان صلاحیت افراد جهت تصرف در اموال و نفوس سایرین است و هر جا که شک کردیم که آیا افراد دارای چنین صلاحیت و اهلیتی برای تصرف هستند یا خیر، اصل اولی اقتضاء دارد که منکر چنین ولایتی شویم و افراد مدعی چنین ولایتی باید ادعای خود را به اثبات برسانند (Motahhari, 1996). اصل عدم ولایت در این بحث، به خصوص در حوزه ی حدود ولایت ظهور بیشتری را داراست چرا که اگر در قلمرو ولایت والدین و نیز در مصداق خاصی شک به وجود آمد، بدون تردید این اصل وجود ولایت را نفی می‌نماید (Araki, 1994).

از طرف دیگر می‌توان گفت که مقتضای اصل اولیه، حرمت تنبیه کودک است، زیرا تنبیه مصداق آزار و اذیت است و اذیت ظلم است و ظلم هم حرام است. آیت الله گلپایگانی در این زمینه چنین فرمودند: «شکی نیست که ظلم حرام است و همچنین شکی نیست که زدن کودک غیرممیز از مصادیق ظلم است و عقلاً جایز نیست، خواه تنبیه کننده پدر باشد یا دیگری، چون با فرض غیر ممیز بودن،

تربیت کودک وجود نداشته باشد و یا کارآیی خود را نسبت به افرادی از دست داده باشد، وگرنه تا وقتی راه اصلاح و تأدیب کودک منحصر به تأدیب نباشد یا کارآیی روش تنبیه در مواردی خاص بیش‌تر و یا بهتر از روش‌های دیگر نباشد، استفاده از تنبیه جایز نخواهد بود، بلکه به حکم آیه شریفه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باید از آن روشی که بهتر است، استفاده شود. (فصلت، ۳۴)

۵. مسئولین تأدیب اطفال

گرچه پژوهش حاضر متمرکز بر بررسی شاخص مصلحت در تربیت فرزند میباشد لیکن براساس آنچه از روایات اسلامی استنباط می‌شود افراد زیر اجازه‌ی تأدیب اطفال را دارند:

(الف) پدر و جد پدری

در این مورد از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند: اطفال را در سن ۷ سالگی به وضو گرفتن و نماز خواندن امر کنید و چون به ده سالگی رسیدند در صورت تخلف بزنید (Hurr al-Amili, 1871).

(ب) حاکم شرع

در مباحث قبلی به نمونه‌ای از روایاتی که براساس آن‌ها تأدیب کودک در صورت ارتکاب گناهانی همچون زنا، سرقت، لواط و... بر عهده حاکم گذاشته شده است، اشاره شده است.

(ج) معلم

روایت شده است که چون جمعی از کودکان در محضر علی (ع) بودند آن حضرت فرمودند: به معلم خود بگویید که اگر برای تأدیب بیش از سه ضربه به شما بزند قصاص خواهد شد (Hurr al-Amili, 1871).

(د) وصی

وصی نیز در صورت فوت پدر می‌تواند موصی (طفل) را تأدیب نماید؛ در اثبات این مدعا می‌توان به روایتی از امام صادق (ع) اشاره کرد که آن حضرت فرمود: امیرالمومنین علی (ع) فرمودند:

للتأديب.... أَمَا إِنَّ لَهُ الضَّرْبَ المَعْتَادَ فَلَا بَحْثَ فِيهِ كَمَا فِي الجَامِعِ المقاصدِ وَهُوَ كَذَلِكَ إِذَا كَانَ الصَّبِيُّ ذَا عَقْلٍ وَ تَمِيزَ كَمَا نَبَّهَ عَلَيْهِ فِي التَّذْكَرَةِ وَ التَّحْرِيرِ وَ الحَوَاشِي لِأَنَّهُ يَأْخُذُ وَ نَهَ مُسْلِمًا...» (Hurr al-Amili, 1871)

و همچنین شیخ در خصوص مقدار ضرب صبی و مملوک در نهایه می‌فرماید: «و الصَّبِيُّ وَ المَمْلُوكُ إِذَا اِخْطِءَا أَدْبًا بِخَمْسِ ضَرْبَاتٍ إِلَى سِتٍّ وَ لَا يَزَادُ عَلَى ذَلِكَ وَ هَكَذَا فِي الْمَبْسُوطِ» (Al-Tusi, 1967). قال المحقق (رحمه الله) في الشرايع: «يَكْرَهُ أَنْ يُزَادَ فِي تَأْذِيبِ الصَّبِيِّ عَلَى عَشْرَةِ اسْوَاطٍ وَ كَذَا الْمَمْلُوكِ» (Al-Hilli, 1987). صاحب جواهر الكلام نیز آورده است: «أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يُزَادَ فِي تَأْذِيبِ الصَّبِيِّ عَلَى عَشْرَةِ اسْوَاطٍ وَ كَذَا الْمَمْلُوكِ لِدَلَالَةِ مَعْتَبَرِهِ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ وَ مَعْتَبَرِهِ السَّكُونِيِّ وَ خَيْرُ زَرَّارِهِ بَنِ اعْيَنٍ وَ مَرْسَلُهُ الصَّدُوقِ» (Najafi, 1983).

البته این روایات در مقام جمع جواز بیش از ده ضربه برای تأدیب را به اثبات نمی‌رساند، و صرفاً در جهت اثبات اصل تأدیب، آن هم در صورتی که به مصلحت کودک باشد و نه از روی غضب و انتقام جویی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حضرت امام خمینی (رحمه الله) در تحریر الوسيله تأدیب کودک با بیش از ده ضربه شلاق را مکروه دانسته و میزان تأدیب را به تشخیص تأدیب‌کننده و ولی او واگذار نموده چرا که شاید مصلحت کمتر از این مقدار را ایجاب نماید. همچنین در این موضوع رعایت جانب احتیاط و اکتفا به کمتر را برای عدم دلسردی کودک ضروری دانسته‌اند.^۲ (Musavi Khomeini, 1996) آیت الله خوئی (رحمه الله) در تکمله المنهاج مسأله ۲۸۵ آورده اند: «لَا بِأَسْ بِضَرْبِ الصَّبِيِّ تَأْذِيبًا خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً مَعَ رَفَقٍ» (Al-Khoei, 1992). در مسأله ۲۸۱۹ رساله عملیه نیز فرموده است: «ولی طفل و معلّم طفل با اذن ولی به قدری که او ادب شود، می‌تواند

از عناوین قصديه اطلاع ندارد و نمی‌داند به چه علت تنبيه شده است و بر این تنبيه به جز اذیت کودک آثار دیگری مترتب نمی‌شود و اذیت او هم مطلقاً جایز نیست، چه از جانب پدر باشد و چه از جانب معلم (Golpayegani, 1996; Golpayegani, 1900).

اما در مقابل این اصول روایاتی وجود دارد که ولایت را برای پدر و جد پدری بر کودک ثابت می‌نماید و از طرفی در بحث تنبيه و تأدیب ادله روایی دال بر جواز تنبيه و تأدیب است. با بررسی این روایات به این نتیجه می‌رسیم که شکی وجود ندارد که تأدیب و تنبيه کودک در موارد منصوص به عنوان آخرین راه حل و روش درمان و به مثابه راهی ثانوی در اصلاح رفتار، به اتفاق و اجماع فقهای شیعه و حتی علمای عامّه جایز است (Al-Jaziri, 1983).

پرا که این روش در جهت اصلاح و سعادت کودک و رشد اخلاقی و تربیتی اوست، همچنین در حفظ کودک از مفاسد اخلاقی و انحرافات رفتاری مؤثر می‌باشد. این عمل گاهی ممکن است مستحب و در بعضی از اوقات، حتی واجب باشد و این به دلیل سیره مستمر فقهاست که روایات و اخبار مستفیض نیز در این باب وارد شده است. حتی برخی از بزرگان در کتب روایی بابی تحت عنوان «باب تأدیب ولد» جای داده که در اصل و جواز استفاده از این روش، اختلافی باقی نمی‌گذارد. بلکه صرفاً محل نزاع در کمیت و کیفیت اجرای تأدیب است.

محقق کرکی (ره) در جامع المقاصد، در شرح قول مرحوم علامه چنین ادعا می‌کند که در مورد اینکه جواز ضرب معمول و رایج برای ولی وجود دارد، هیچ بحثی نیست^۱ (Muhaghiq, 2000). همچنین مرحوم عاملی در مفتاح الکرامه در توسعه ی جواز تأدیب به معلم نیز چنین سخن رانده است: «و للمعلّم ضربُ الصَّبِيَانِ

^۱ «أَمَا إِنَّ لَهُ الضَّرْبَ المَعْتَادَ فَلَا بَحْثَ فِيهِ»

^۲ «أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يُزَادَ فِي تَأْذِيبِ الصَّبِيِّ عَلَى عَشْرَةِ اسْوَاطٍ وَ الظَّاهِرُ أَنَّ تَأْذِيبَهُ بِحَسَبِ نَظَرِ الْمُؤَدِّبِ وَ الْوَلِيِّ، فَرُبَّمَا تَقْتَضِي الْمَصْلَحَةُ أَقْلَ وَ رُبَّمَا تَقْتَضِي

الْأَكْثَرُ وَ لَا يَجُوزُ التَّجَاوُزُ... بَلْ وَ لَا التَّجَاوُزَ عَنْ تَعْزِيرِ الْبَالِغِ بَلْ الْاِحْوَاطُ دُونَ تَعْزِيرِهِ وَ اِحْوَاطُ مِنْهُ الْاِكْتِفَاءُ بِسِتَّةٍ أَوْ خَمْسٍ

کودک را بزنند» آیت الله گلپایگانی (رحمه الله) در مجمع المسائل در پاسخ سؤال تأدیب شاگرد به وسیله معلم، می‌فرماید: «جواز کتک زدن شاگرد جهت تأدیب شرعی با اجازه ولی شرعی اگر موجب دیه نشود به طور آرام بعید نیست و اگر جای ضرب به سرخی یا کبودی و یا سیاهی تغییر رنگ دهد، جایز نیست و معلم ضامن دیه اوست» (Golpayegani, 1996)

سایر بزرگان و فقهای شیعه نیز در طول تاریخ برای حفظ و محافظت کودکان از مفاسد و انحرافات اخلاقی - رفتاری و در جهت اصلاح و تربیت آنان، استفاده از روش تأدیب و تنبیه را جایز شمرده اند که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از ذکر فتاوی آنان خودداری می‌شود.

اما نکته ی حائز اهمیت و مقصود پژوهش حاضر آن است که با توجه به این دسته روایات اجمالاً میتوان به این نکته رهنمون شد که والدین حق زدن و ضرب اولاد را دارا هستند. اما اثبات چنین حقی به صورت اجمالی کافی نبوده و باید سایر قیود، شروط و ضوابط اعمال این حق مشخص گردد. که مهم ترین آن در نظر گرفتن مصلحت کودک در تأدیب و تنبیه است. چرا که نهاد خانواده همواره به عنوان پناهگاه انسان و کانون تعالی او بوده است. دوران کودکی بهار شکل گیری شخصی انسان است ازاین رو ضابطه مند نمودن روابط و احکام خانواده و تدوین مقرراتی جامع با هدف حمایت از حقوق اعضای آن به ویژه کودکان، از ضرورت بالایی برخوردار است.

کودکان برای حمایت همه جانبه تحت سرپرستی قرار می‌گیرند به گونه‌ای که تمام شئون آنها از جمله رعایت حقوق ایشان به سرپرستانشان واگذار می‌شود. عنصر اساسی اعمال حقوق و حمایت اولیای قانونی، رعایت مصلحت و غبطه کودک است. اولیای قانونی در کلیه ی اقدامات مالی و غیرمالی خویش نسبت به کودک مکلف به رعایت مصالح وی می‌باشند و مصلحت مآخوذ در حقوق کودک، مصلحت در مقام امتثال است و نه

استنباط، بنابراین ولایت و حضانت در مقام اجرا، مقید به تامین مصلحت کودک است و شارع مقدس اقدام همراه با مصلحت را از ولی و حاضن طلب می‌کند. در واقع حکم شرعی به ولایت و حضانتی تعلق گرفته است که مصلحت جزئی از آن است و باید گفت تقیید ولایت به مصلحت مستند به آیات (سوره مبارکه بقره آیه شریفه ۲۲۰ و سوره مبارکه انعام آیه شریفه ۱۵۲) روایات (Al-Khoei, 1992) و اجماع (Kulayni, 1986)، عقلی و با عنایت به مناسبات حکم و موضوع است (Golpayegani, 1996; Parsapour & Nourbakhsh, 2015) و همچنین ظهور ادله اقتضا دارد اعمالی که در آنها رعایت مصلحت نشده است، صحیح تلقی نشوند (Rahbar, 2003).

بنابراین رعایت مصلحت، از جمله معیارهای محدودکننده اصل عدم ولایت بر دیگری است که در مورد کودک از باب امتنان و به منظور تدبیر امور وی مطرح شده است. ازاین رو سرپرستان طفل در کلیه امور و تصمیمات مربوط به وی می‌باید مصالح را در نظر بگیرند. در غیر این صورت همانطور که بیان شد می‌توان این تصمیمات را زیر سؤال برد و بی‌اثر کرد (Mohaghegh, 2017).

در جمع بندی مطالب گفته شده بایستی چنین عنوان نمود: به نظر می‌رسد شاخص مصلحت در مشروعیت بخشی تأدیب و تنبیه کودک تاثیر بسزایی دارد و تأدیب کننده بدون توجه به مصلحت کودک مجاز به انجام هیچگونه اقدام تأدیبی و تنبیهی که مستلزم ورود اضرار و ظلم به کودک است، نمی‌باشد. چرا که همانگونه که بیان شد روایات، اجماع و مسلمات عقلی و همچنین ظهور ادله ناظر بر این امر هستند و صحت اعمال خارج از حدود مصلحت را مورد خدشه قرار داده اند. لذا با توجه به جایگاه مصلحت در مشروعیت بخشی به اعمال اولیای کودک از جمله در اقدامات تأدیبی و تنبیهی در ادامه به بررسی شاخص مصلحت و مطالب پیرامون آن در تأدیب و تنبیه فرزند پرداخته خواهد شد.

۷. شاخص‌های تشخیص مصلحت کودک در تادیب

به منظور تشخیص و رعایت مصلحت کودک در تادیب و تنبیه باید شاخص‌ها و معیارهای شکلی و ماهوی ارزیابی مصلحت مورد بررسی قرار گیرد که شاخص‌های مزبور در آثار فقها به صورت عام، و نه خاص سنجش مصلحت کودک، مورد مطالعه قرار گرفته است و این معیارها و شاخص‌ها به جهت کلیت و عمومیت آن می‌تواند در حقوق و مسائل مربوط به کودک از جمله موضوع مورد بحث به کار بسته شود.

۷-۱- محوریت شریعت و غایات آن

دین برترین مصالح را در خود دارد و هرگونه انحراف از احکام دین بنا بر هر دلیلی باعث زوال مصلحت واقعی می‌گردد (Al-Kulayni, 1986) از این رو مصلحت‌ها باید در چارچوب احکام شرعی در نظر گرفته شوند (Al-Tusi, 1967) چون مصلحت به جهت تأمین اهداف غایی شریعت وضع شده است، اساساً در قلمرویی غیر از این غایات حجیت نداشته و قابلیت عرضه ندارد. نصوص شرعی در حکم ضوابط شکل‌گیری مصلحت هستند و اعتبار مصلحت، منوط به وجود قوانین و ضوابط شریعت است.

۷-۲- منفعت و فایده داشتن مصلحت: وجود فایده و منفعت می‌تواند جزئی از مصلحت باشد به این دلیل که تادیب فرزند منوط به رعایت مصلحت است بنابراین ضروریست از ملاک و شاخص منفعت داشتن بهره‌مند باشد و در صورت عدم احراز منفعت، اقدامات تادیبی صورت گرفته از شاخص مصلحت برخوردار نبوده و می‌توان در صحت آن خدشه وارد نمود (Rahati Nush, 2015). فقها نیز بر وجود فایده و حظ در تادیب برای فرزند تصریح نموده از جمله مرحوم محقق حلی در تعریف مصلحت به همین موضوع اشاره نموده و می‌فرمایند: «مصلحت عبارت‌اند از آن چیزی که با مقاصد انسان در امور دنیوی یا اخروی با هر دو موافق بوده و نتیجه آن به دست آوردن منفعت باشد» (Al-Hilli, 1987; Hosseini, 2002).

از جمله منافعی که می‌تواند در تادیب فرزند تصور نمود، اصلاح و هدایت است به این معنا که تادیب و تنبیه اعمال شده از جانب متولی آن باید به جهت اصلاح فرزند باشد و جنبه‌ی بازدارندگی داشته و منجر به هدایت وی گردد و چنانچه به منظور فرونشاندن خشم و غضب تادیب کننده باشد نمی‌تواند تأمین کننده فواید مد نظر و منجر به هدایت شود (Rahati Nush Abadi, 2015). می‌توان گفت به همین دلیل است که یکی از محدودیت‌هایی که برای تنبیه در نظر گرفته شده و مستند به روایات نیز می‌باشد توجه به انگیزه‌ی تنبیه کننده است و تنبیه کننده نباید در هنگام غضب و عصبانیت دست به اقدامات تنبیهی بزند چرا که در این زمان تادیب کننده هر اقدامی انجام دهد به منظور فرونشاندن خشم و غضب و عیانیت خود است و احتمال اینکه به وجود منفعت و فایده در آن اقدام تادیبی فکر و توجه کرده باشد، بسیار بعید و دور است به همین دلیل است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «نهی رسول الله (ص) عن الادب حين الغضب»؛ (Al-Kulayni, 1986). پیامبر اکرم (ص) افراد را از ادب کردن و تأدیب سایرین در هنگام غضب بر حذر داشتند. هر چند این روایت مطلق است، اما بی‌تردید موضوع مورد بحث - یعنی تأدیب و تربیت کودکان - را در بر می‌گیرد و این روایت توانایی آن را دارد که با ایجاد نهی بر والدین، تأدیب فرزندان را در هنگام غضب و برای فرو نشاندن عصبانیت با منع شرعی و قانونی مواجه کند. بنابراین اگر والدین در هنگام عصبانیت به تأدیب فرزندان اقدام کنند رفتارهای ایشان شرعاً منتهی‌عنه بوده و جایز نیست. بر اساس این روایت، می‌توان از حوزه‌ی معیار درونی نیز پا را فراتر گذاشت و بر اساس وضعیت روانی و خارجی والدین در هنگام تأدیب فرزند، معافیت یا عدم معافیت را پذیرفت و در صورت عصبانیت وی را از معافیت محروم کرد و به دلیل تأمین نشدن شاخص منفعت در تادیب کودک به عنوان شاخص مصلحت اجازه تنبیه و تادیب به وی داده نشود.

۷-۳- **قطعی بودن مصلحت:** به این معنا که دلیل قطعی از ناحیه ی شرع بر اعتبار آن وجود داشته باشد، یا عقل به گونه ی قطعی به آن حکم کند. تنها مصالحی که پشتوانه ی یقینی دارند، بر اساس انفکاک ناپذیری و ذاتی بودن حجیت قطع، معتبر می‌باشند و به مصالح وهمیه باید بی‌اعتنا بود (Hakim, 1979). بنابراین هرگاه مصلحت با عقل قطعی کشف شود و واجد شرایط و فاقد مانع باشد، چنین مصلحتی حجت است و گر نه صرف ظن حجیتی ندارد (Makarem Shirazi, 1895) لذا در بحث تادیب و تنبیه کودک قطع و یقین داشتن به مصلحت مد نظر و وهمی و ظنی نبودن مصلحت مدنظر تادیب کننده از جمله معیارها و شاخص‌های مصلحت در تادیب فرزند می‌باشد و توجه به آن دارای اهمیت ویژه است.

۷-۴- **ضروری نبودن مصلحت:** مقصود از ضروری نبودن مصلحت، این است که ضروری که به موجب آن عمل و اقدام تادیبی متوجه کودک یا فرزند می‌گردد مفسده اش بیشتر از مصلحت مورد نظر تادیب کننده نباشد چرا که اگر رعایت مصلحت موجب تحقق ضروری شود که مفسده ی آن کمتر از مصلحت مورد نظر باشد، طبق قاعده ی اهم و مهم که خود یکی از مستندات تقیید به مصلحت است، می‌توان به آن مصلحت عمل کرد (Parsapour & Nourbakhsh, 2015).

۷-۵- **نادر الوجود نبودن مصلحت:** مصلحت در تمامی ادله و فروع فقهی، ظهور در مصلحت متعارف و غالبی دارد، به نحوی که قید مصلحت، به مصلحت غالبی منصرف است، نه نادر الوجود، بنابراین مصالح کمیاب قابل اعتنا نمی‌باشند (Rahbar, 2003). با توجه به این شاخص در بحث تادیب فرزند باید سرپرست و ولی که وظیفه تادیب و تنبیه فرزند را برعهده دارد به متعارف بودن مصلحت و نادرالوجود نبودن آن توجه ویژه‌ای داشته باشد و در تمامی اقدامات تنبیهی و تادیبی نوع مصلحت را از این حیث مورد توجه قرار دهد.

۷-۶- **ترجیح مصلحت اهم بر مهم:** لزوم تقدیم اهم بر مهم که با عنوان قانون اهم و مهم از آن یاد می‌شود مورد مخالفت هیچ فقیهی نیست و فقهای امامیه و غیر ایشان بر قبول آن اتفاق نظر دارند و اهمیت این قانون تا بدان جاست که شهید مرتضی مطهری راه حل معضل انطباق قوانین ثابت با تغییرات و تحولات شئون انسان‌ها را در توجه به این اصل در نظام استنباط می‌بیند و می‌گوید: « یکی دیگر از جهاتی که نشانه هماهنگی تعلیمات اسلامی با فطرت و طبیعت است و به آن امکان جاوید ماندن می‌دهد، رابطه علی و معلولی احکام اسلامی با مصالح و مفاسد واقعی و درجه بندی احکام از این نظر است. در اسلام اعلام شده که احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است و اعلام شده که این مصالح و مفاسد در یک درجه نمی‌باشد و این جهت سبب شده که باب مخصوص در فقه اسلامی به نام باب تراحم یا اهم و مهم باز شود و کار فقها و کارشناسان اسلامی را در موارد برخورد و اجتماع مصالح و مفاسد گوناگون، آسان نماید. اسلام خود اجازه داده است که در این گونه موارد علمای اکت درجه اهمیت مصلحت‌ها را با توجه به راهنمایی‌های خود اسلام بسنجد و مصالح مهم تر را بر مصالح کم اهمیت تر ترجیح دهند و خود را از بن بست خارج نمایند» (Motahhari, 1996). معیار تشخیص اهمیت نیز نظر شارع و قانون گذار است. بنابراین با کاوش در ادله و متون شرعی و مستندات قانونی و با توجه به ملاکات احکام، بایستی در سنجش میزان اهمیت هر یک از احکام برآمد (Qaraei, 2014).

با توجه به قاعده فوق که از اهم قواعد فقهی مورد اتفاق نظر فقها است، مشاهده می‌گردد که این قاعده نیز مبتنی بر شاخص و معیار مصلحت است و حول مصالح موجود در افعال و احکام می‌گردد. فلذا در زمان بروز تراحمات بایستی مصلحت اهم بر مصلحت مهم ترجیح داده شود که این خود دلیلی محکم بر لزوم احراز عنصر مصلحت در اعمال و رفتار متشرع است. در نتیجه تادیب کننده اگر

متعدد یک فرد است و گاهی به حالت تراحم با حقوق دیگران است که در این گفتار به تراحم از نوع اول یعنی همان تراحم بین حقوق یک فرد پرداخته شده است. به این صورت که استیفاء یک حق نباید موجب از بین رفتن زمینه و امکان استیفاء سایر حقوق فرد بشود. همانطور که در پیشتر آمد، حق تربیت از حقوق اساسی فرزند محسوب می‌شود که تأدیب وی در جهت تربیتی سالم و صحیح که متناسب با نیازها و ابعاد جسمی و روحی کودک باشد به نوعی از اهم وظایف والدین به شمار می‌آید.

در برخی موارد، با توجه به مجموعه حقوقی که برای کودک چه در شریعت اسلام و چه در اسناد و موازین بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است، مشاهده می‌شود که اعمال حق تأدیب از سوی والدین ممکن است به‌طور موقت یا دائم موجب محرومیت کودک از برخی دیگر از حقوق خویش گردد. در چنین وضعیتی، می‌توان از «تراحم میان حق تأدیب و سایر حقوق کودک» سخن گفت؛ تراحمی که تشخیص مصداق و اولویت در آن نیازمند سنجش دقیق مصلحت واقعی و اهم کودک در شرایط خاص زمانی، مکانی و خانوادگی است.

از منظر فقهی، در صورت تراحم میان دو حق، مکلف موظف است حق اهم را بر مهم ترجیح دهد؛ بدین معنا که ملاک تصمیم‌گیری نه صرف اعمال ولایت یا اختیار والدین، بلکه رعایت مصلحت برتر کودک است. به عنوان نمونه، در حق بازی و تفریح که از حقوق طبیعی و روان‌شناختی کودک به شمار می‌رود، ممکن است تراحمی میان حق بازی و حق تأدیب پدید آید. برای مثال، اگر نوعی از بازی مانند بازی‌های رایانه‌ای یا فعالیت‌هایی باشد که موجب آسیب روحی، روانی یا جسمی کودک می‌گردد و هیچ تأثیر مثبتی در رشد اخلاقی و اجتماعی وی ندارد، در این حالت حق تأدیب اهم محسوب می‌شود و والدین می‌توانند به‌منظور صیانت از مصلحت کودک، او را از چنین فعالیت‌هایی بازدارند. این بازداشتن نه از سر محدودسازی غیرموجه، بلکه در راستای تحقق

در حالتی قرار گرفت که میان اعمال و اقدامات تنبیهی و تأدیبی بر فرزند و حقوق فرزند تراحم رخ داد به وسیله‌ی شاخص تقدیم مصلحت اهم بر مهم می‌تواند از آن وضعیت عبور نماید. در ادامه به بررسی نمونه‌ای از تطبیق اتخاذ مصلحت اهم بر مهم را در بحث تراحم تأدیب با حقوق فرزند پرداخته خواهد شد.

۷-۶-۱- بررسی اولویت تأدیب فرزند بر حقوق متراحم بر آن
در ابتدای بحث، لازم است به طور اجمالی به تبیین مفهوم «تراحم» پرداخته شود. تراحم در اصطلاح فقهی، عبارت است از عدم امکان جمع بین دو حکم در مقام امتثال از باب اتفاق این عدم امکان جمع یا به جهت عدم توانایی مکلف به جمع بین آن دو در مقام عمل است، چنان که غالب موارد تراحم این گونه می‌باشد و یا به جهت مقام دلیل خارجی بر عدم اراده‌ی جمع بین آن دو (Hashemi Shahroudi & Various, 2005).

در چنین وضعیتی، فقیه یا مکلف ناگزیر از ترجیح یکی بر دیگری بر اساس ملاک اهم و مهم است. به بیان دیگر، تراحم نه به معنای تعارض در مقام جعل و تشریع احکام، بلکه در مقام امتثال و اجرا تحقق می‌یابد؛ بدین معنا که هر دو حکم از سوی شارع جعل شده‌اند، اما شرایط عینی مانع از اجرای هم‌زمان آن‌ها می‌شود.

بنابراین هنگامی که دو حکم متراحم وجود داشته باشد حکم اهم بر مهم مقدم می‌شود. و قانون کلی در این تقدیم اولویت داشتن آن به لحاظ حفظ تقدیم نزد شارع است. باید بیان کنیم که باب تراحم مبتنی بر اصل تبعیت احکام الهی از مصالح و مفاسد واقعی موجود در زندگی بشر است که حدود و درجه آن مصالح را یا خود اسلام بیان کرده است و یا عقل به‌طور قطع آن را درک می‌کند که این امر بیشتر در مسائل اجتماعی وجود دارد.

یکی از مهمترین مصادیق باب تراحم، تراحم حقوق است. که بستر آن در جایی است که حقوق متراحم از نظر اهمیت با یکدیگر مساوی نباشند؛ بلکه همانطور که گفته شد دارای درجات اهم و مهم باشند. این نوع از تراحم، گاهی به حالت تراحم بین حقوق

الف) ترتیب مصالح پنج گانه: کلیات مصالح معتبر نزد شارع در پنج مرتبه ی حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال قرار می گیرند. این موارد در شریعت مورد اهتمام اساسی قرار گرفته اند و مصلحت حفظ آنها بر بسیاری از احکام اولویت پیدا می کند. از این بالاتر بسیاری از احکام، به خاطر تحقق این مصالح جعل شده اند، از این رو رجحان امور دیگر بر آنها نقض غرض بوده و از سوی شارع حکیم صورت نمی پذیرد. به عنوان نمونه تربیت کودک و حفظ دین وی، بر هزینه نمودن مال او در این راستا مقدم است (Parsapour & Nourbakhsh, 2015).

ب) تقدیم مصالح ضروری بر حاجی و تحسینی: مصالح ضروری مقدم بر مصالح حرجی و مصالح حرجی مقدم بر مصالح تکمیلی هستند. مثلاً اجازه دادن کودک برای کسب درآمد به جهت حفظ جانش، بر تحصیل وی تقدم دارد

ج) تقدیم مصلحت عام بر خاص: مصلحت عام عبارت است از مصلحت متعلق به عموم امت، و مصلحت خاص مصلحتی است که تنها فرد یا افراد معدودی را در بر گیرد. در این ترکیب، عام اعم از استراقی و بدلی است بنابراین در مصلحت عمومی، مصلحت شخصی نادیده گرفته نمی شود اما به نحو علی البدل و نه یک فرد خاص و مصداق معین (Al-Amili, 1990). مثلاً قرنطینه کودک مبتلا به بیماری واگیردار و ممنوعیت او از تحصیل برای حفظ سلامتی سایر کودکان اولویت دارد

د) تقدیم مصلحت فاقد بدل بر واجد بدل: مصلحت بدون بدل مهم تر و مقدم بر مصلحت دارای بدل است هرچند مصلحت واجد بدل دارای بدل اضطراری و ترتیب باشد زیرا شارع ترک واجد بدل را رخصت داده است، در حالی که تفویض مصلحت فاقد بدل را تجویز نکرده است. همچنین در تقدیم مصالح بدون بدل، جمع دو تکلیف است و مصلحتی فوت نمی شود برخلاف تقدیم مصلحت دارای بدل که مصلحت بدون بدل تقویت می شود. به عنوان نمونه به منظور حفظ مصلحت شیردهی و تربیت کدوک،

مصلحت عالی و صیانت از سلامت جسمی و روانی فرزند است. در مقابل، در مواردی مانند حق تحصیل و آموزش، تأدیب نمی تواند به هیچ وجه موجب سلب یا محدودسازی این حق گردد. زیرا حق آموزش از جمله حقوق بنیادین و غیرقابل سلب کودک است که هم در شریعت اسلام و هم در نظام حقوقی داخلی و اسناد بین المللی به رسمیت شناخته شده است. از این رو، محروم ساختن کودک از تحصیل، حتی به بهانه تأدیب، مغایر با اصول فقهی، موازین شرعی و قوانین موضوعه تلقی می شود.

بنابراین، در تراحم میان حق تأدیب و سایر حقوق کودک، آنچه ملاک تصمیم و اقدام است، تشخیص مصلحت اهم بر پایه معیارهای عقلانی، شرعی و تربیتی است. در این مسیر باید به شرایط خانوادگی، وضعیت فرهنگی و اجتماعی، محیط تربیتی و اقتضائات فردی کودک توجه نمود، چرا که در هر یک از این متغیرها ممکن است تشخیص مصلحت اهم تفاوت یابد. بدیهی است بررسی دقیق تر این موضوع مستلزم تحلیل موردی و تطبیقی در فروض گوناگون و بهره گیری از رویکرد فقهی - حقوقی در پرتو اصول مصلحت سنجی است (Qaraei, 2014).

۷-۶-۲- شاخص و ضابطه تشخیص مصلحت اهم از مهم

نکته ی دیگری که در بحث تراحم پیش می آید ضابطه و معیار تشخیص مصلحت اهم از مهم است که دانستن این موضوع یکی از مهم ترین بخش های اعمال و تطبیق شاخص مصلحت در جریان تنبیه و تأدیب فرزند است با فرض اینکه تأدیب کننده بر لزوم در نظر گرفتن مصلحت در تنبیه و تأدیب و شاخص و ملاک تقدیم مصلحت اهم بر مهم واقف و آگاه بود اما تا زمانی که نتواند مصلحت اهم را از مهم تشخیص دهد در صورت تراحم دو مصلحت نمی تواند در شاخص تقدیم و ترجیح مصلحت اهم در تأدیب و تنبیه کودک استفاده نماید که در ادامه به چند نمونه ضابطه برای تشخیص مصلحت اهم که مبتی بر متون دینی است اشاره خواهد شد:

برای مادر محکوم به حبس می‌توان مجازات جایگزین پیش بینی کرد (پارسا پور و نوربخش، همان).

ه) **تقدیم مصلحت مضیق و فوری بر مصلحت موسع:** مصلحت مضیق و فوری بر موسع، مقدم است. در تزامن میان مصلحت مضیق و مصلحت فوری نیز مصلحت مضیق مقدم است زیرا مصلحت مضیق، موقت و مصلحت فوری، غیر موقت است و در صورت تقدیم فوری، مضیق بدون جبران فوت می‌شود اما در صورت تقدیم مضیق تدارک فوری امکان دارد چراکه وقت خاصی ندارد (Tavakoli, 2005). همچون تقدیم بهره مندی کودک از شیر اولیه، آغوز، بر جدا نمودن چند روزه ی او از مادر به منظور اهداف درمانی یا تربیتی (Parsapour & Nourbakhsh, 2015).

۷-۷- **سن فرزند:** یکی از شاخص‌های تشخیص مصلحت کودک شاخص سن می‌باشد در حقوق اسلام تعیین سن برای امور مختلفی مد نظر قرار گرفته است از جمله برای شیر خوردن، آزادی و سروری، آموزش و مشورت (Hurr al-Amili, 1871)، نماز و ورزه تمرینی، جدا نمودن بستر و تنبیه بدنی (Al-Tusi, 1967) در راستای حمایت از حقوق و تامین مصالح کودک است. همانطور که بیان شد شاخص سن در تادیب و تنبیه کودک از جمله شاخص‌هایی است که در اعمال اقدامات تنبیهی از سوی تادیب کننده باید مورد توجه قرار گیرد و با بررسی روایاتی که در خصوص جواز تنبیه کودک صحبت شده است به این شاخص اشاره شده است از جمله روایاتی که در خصوص نماز خواندن فرزندان می‌باشد.

این روایات - بنا بر اختلافشان - به اتفاق، تنبیه بدنی فرزند در صورت استنکاف از خواندن نماز در سنین هفت یا هشت یا ده سالگی را مجاز دانسته‌اند. علاوه بر نماز نخواندن، مطابق چند روایت والدین بر اخلاق بد فرزندان نیز حق ضرب دارند، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «کودک، هفت سال سید و مولا و

رئیس، هفت سال بنده و هفت سال وزیر است. پس اگر از اخلاق او در بیست و یک سالگی راضی نبودی می‌توانی وی را تنبیه کنی که در این تنبیه معذور خواهی بود (Al-Amili, 1990). در این روایات به والدین اجازه داده شده است که اگر از اخلاق فرزندان راضی نبودند و یا کوتاهی در نماز خواندن کودکان خود مشاهده نمودند به تنبیه بدنی و ضرب ایشان اقدام کنند و محدوده‌ی سنی را برای اعمال چنین صلاحیتی تعیین می‌کنند در نتیجه بنا بر روایات، صلاحیت والدین در ضرب اولاد در مورد استنکاف از خواندن نماز در سن ۷ یا ۸ یا ۱۰ سالگی است و در صورت راضی نبودن از اخلاق فرزندان شاخص سن ۲۱ سال را در نظر گرفته اند که به نظر می‌آید یکی از شاخص‌های تشخیص مصلحت در تنبیه فرزند در نظر گرفتن سن او است و سن و سال او در اعمال اقدامات تنبیهی و تادیبی موثر و حائز اهمیت است و ما را در فهم مصلحت داشتن تنبیه و تادیب کودک کمک خواهد کرد.

۷-۸- **جنس فرزند:** در حقوق ایران جنسیت مبنای قضاوت متفاوت و متناسب با شرایط، روحیات، ویژگی‌ها و وظایف هر یک است. صدور احکام متفاوت دیه، ارث، قصاص، مسولیت کیفری، ازدواج و... بر همین اساس است.

۷-۹- **مراقبت روحی و عاطفی:** در ارزیابی مصالح عالیه کودک باید زمینه ی حمایت و مراقبت از کودک در جهت آرامش و آسایش روحی و عاطفی او را فراهم آورد. حمایت و مراقب باید به مفهوم وسیع مطمح نظر باشد، زیرا آن دو با عباراتی کلی، مبهم یا سلبی مثل حمایت کودک از ضرر تنصیص نشده اند. آسایش کودکان، ده معنای گسترده، شامل نیازهای اساسی مادی، جسمانی، تربیتی و عاطفی است. مراقب روحی و عاطفی، از نیازهای بنیادین کودکان محسوب می‌شود. اگر والدین یا مراقبان اصلی کودک به نیاز عاطفی او پاسخ ندهند، باید اندیشید تا از طرق دیگر احساس نیاز به امنیت در کودک تامین شود. کودکان نیاز دارند در مراحل

اولیه عمر خود با یک مراقب مهربان ارتباط نزدیک داشته باشند و این ارتباط صمیمی، باید در طول رشد کودک با فراهم آوردن محیط امن، سالم و پایدار برای او ادامه پیدا کند (Parsapour & Nourbakhsh, 2015).

گاهی اوقات در اثر بروز رفتارهای خلاف شان و یا به دور از اخلاق از فرزندان پدر و مادر و یا سایر کسانی که طبق قانون و شرع وظیفه تربیت کودک را بر عهده دارند لازم می‌بینند به جهت اصلاح در رفتار کودک و عدم تکرار مجدد آن دست به اقدامات تادیبی و تنبیهی بزنند که همانطور که پیش تر بیان شد جواز این اقدامات در شرع اثبات شده است اما به جهت وابستگی مشروعیت این اقدامات به مصلحت فرزند و وجود شاخص مراقبت و محافظت روحی و عاطفی در تعیین مصلحت باید به این نکته توجه نمود که اقدامات تادیبی که تادیب کنندگان تعیین می‌نمایند بر طبق شاخص بیان شده باشد و خلاف حمایت و مراقب روحی و روانی فرزند نباشد و اینگونه اقدامات نباید آرامش و آسایش روحی و عاطفی فرزند را با مشکل مواجهه کند چرا که در غیر این صورت بر خلاف شاخص مصلحت در تادیب فرزند است.

۷-۱۰- توجه به مقتضات زمان و مکان: جهت تعیین و تبیین مصالح عالیه کودک باید شرایط زمان و اوضاع منطقه‌ای و شهر و کشوری که کودک در آن قرار دارد مد نظر گرفته شود. در قانون ایران نیز موضوع ماده‌هایی همچون ۱۱۷۳، ۱۱۷۰، ۱۱۶۹، ۱۱۶۸ در بحث ملاقات و حضانت کودک نیز بیانگر تغییر در تصمیم‌گیری با تأکید بر مصلحت کودک در شرایط زمانی و مکانی مختلف است. لازم به ذکر است که به نظر می‌آید ماده‌های مذکور اگرچه بر موضوعی خاص وضع شدند اما در خصوص رعایت شرایط زمانی و مکانی معنای حصری ندارند (Al-Jaziri, 1983). در برخورد با مصالح عالیه و علل اختلاف در مفهوم آن، در ایران این اجماع وجود دارد که مصلحت کودکان و مصادیق آن که توسط عقل و بر پایه معیارهای عرفی درک کردنی؛ ثابت و تغییر ناپذیر

نبوده و نمی‌توان موارد و مصادیق آن را منحصر به موارد خاصی کرد بلکه کاملاً نسبی و تغییر پذیر بوده و در هر زمان و مکان و شرایطی باید به دقت بازنگری گردد (Motahhari, 1996).

با عنایت به این موضوع که عنصر زمان و مکان به عنوان یک شاخص در تشخیص مصلحت فرزند می‌تواند موثر باشد و پذیرش اینکه متغییر بودن مصلحت فرزند و منوط بودن آن به زمان و مکانی که فرزند در آن حضور دارد تنها اختصاص به موضوعات خاصی ندارد، می‌توان اینگونه استنباط نمود که در بحث تنبیه و تادیب نیز شاخص زمان و مکان به عنوان شاخص تعیین مصلحت فرزند و التزام به آن در اقداماتی تادیبی ولی یا متولی تادیب بسیار حائز اهمیت و دارای اثر است اینکه تادیب کننده باید درک درستی از موقعیتی که فرزند و کودک در آن قرار دارد، داشته باشد و این مساله می‌تواند ملاکی برای تعیین نوع مجازات و اقدامات تادیبی برای فرزند باشد بنابراین قابلیت انطباق تادیب کودک با مقتضیات زمان و مکان از جمله شاخص‌های ضروری و مهم مصلحت است.

۷-۱۱- مراقبت و سلامت جسمانی: یکی از نیازهای اساسی و مهم فرزند که باید توسط اولیا و سرپرستان وی مورد توجه قرار گیرد، نیازهای جسمانی و محافظت فرزند از مخاطرات جسمانی و بدنی است پدر و مادر و یا هر کسی که به حکم قانون و شرع ولایت و حضانت کودک را بر عهده دارد باید مراعات جنبه‌های مرتب با وضعیت جسمانی وی را نموده و از تمامی اشکال خشونت، ضرر یا تجاوز جسمی و وی را محافظت نماید در همین راستا سوالی که پیش می‌آید این است که با توجه به جواز تادیب و تنبیه فرزند در موارد خاص آیا والدین و یا ولی فرزند می‌تواند به منظور تادیب و تربیت فرزند دست به اقدامات تادیبی که منجر به ایراد خطرات جسمانی به وی گردد، بزند و حدود و ثغور این جواز تا کجاست؟

در پاسخ باید عنوان نمود که وجود شاخص مصلحت و لزوم توجه به آن در تمامی اقدامات ولی از جمله اقدامات تادیبی و تنبیهی ما

ب. تغییر رنگ پوست سایر اعضا، حسب مورد نصف مقادیر مذکور در بند الف).

تعیین دیه برای چنین صدماتی اطلاق داشته و همه‌ی موارد را در بر می‌گیرد. اگر شارع مقدس قصد استثناء والدین را داشت باید اقدام به استثنا کردن رفتارهای ایشان می‌کرد که در روایات چنین تخصیصی وجود ندارد. بنابراین روایات وجوب پرداخت دیه به عنوان مخصص منفصل یا مقید اطلاق نسبت به روایات حق تنبیه عمل می‌کنند و تنبیه را محدود به رفتارهایی می‌کنند که به سرخی و کبودی و سیاهی بدن فرزند منجر نشود. در همین راستا، تبصره ۳ ماده ۲۶ قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ مقرر می‌داشت: در جرائم مهمه هر گاه برای تربیت اطفال بزهکار تنبیه بدنی آنان ضرورت پیدا کند تنبیه باید به کیفیتی باشد که دیه به آن تعلق نگیرد.

پس رفتارهای عمدی والدین در آسیب رساندن به فرزندان در حد سرخ، کبود یا سیاه شدن بدن فرزند، شرعاً حرام است و به همین علت است که شارع مقدس برای این امر ضمانت اجرای مالی تعیین کرده است و الا اگر این امر جایز و مباح بود، تعیین ضمانت اجرا برای امری جایز معنا نداشت. به عبارت فنی می‌توان از وجود حکم وضعی لزوم پرداخت دیه به حکم تکلیفی حرمت چنین آسیبی پی برد. بر این اساس تنبیه نباید به هیچ نوع آسیب بدنی حتی سرخی بدن کودک منجر شود و شاخص سلامت و مراقب جسمانی از جمله شاخص‌های تعیین مصلحت در تادیب می‌باشد.

۸. بررسی ضمان ناشی از تأدیب و حدود اختیار شخص مأذون در تادیب کودک

اختیار شخص مأذون در تأدیب کودک، هرگز نامحدود نبوده و به موجب قواعد فقهی و اصول حقوقی، مقید به رعایت مصلحت، تناسب و ضرورت تربیتی است. در واقع، مشروعیت اعمال تأدیب، هم از حیث مقدار و هم از جهت کیفیت، وابسته به آن است که

را به سمت شاخص مراقبت جسمانی در تشخیص مصلحت سوق می‌دهد با این توضیح که هرچند تادیب کننده به جهت اصلاح و هدایت فرزند اقدامات تادیبی را اعمال می‌دارد اما به جهت لزوم حفظ فرزند از آسیب‌های جسمی باید در تصمیم‌گیری خود مبنی بر تشخیص مصلحت در تنبیه و تادیب به شاخص مراقبت جسمی در انتخاب نوع تادیب و تنبیه توجه داشته باشد. به بیان دیگر ارزیابی سلامت و عدم نقص کودک در زمان حاضر به معنای پیاده سازی روش هدایت علمی مبتنی بر مصالح عالیه ی وی است. اصل احتیاط حکم می‌کند در تصمیم‌گیری‌های مرتب با سلامت کودک، احتمال وقوع خطرات و مواجهه ی با بیماری‌ها و مضرات نیز مورد نظر باشد (Parsapour & Nourbakhsh, 2015; Pour Abdollah, 2016).

شاید بتوان گفت که ضرورت شاخص سلامت جسمانی فرزند در تعیین مصلحت سبب گردیده که در روایات باب دیات برای همه‌ی آسیب‌های بدنی میزانی خاص از دیه را تعیین نماید و این شاخص مورد توجه معصومین (ع) بوده است و باید گفت در بحث تادیب و تنبیه که اصل عدم ولایت و عدم اضرار بر دیگران است این موضوع خود را بیشتر نمایان نموده و احراز شاخص مراقبت و سلامت جسمی در راستای لزوم توجه به مصلحت در تادیب فرزند را ضروری تر می‌نمایاند.

دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است. با مراجعه به روایات مندرج در کتاب دیات معلوم می‌شود که برای همه‌ی آسیب‌های بدنی میزانی خاص از دیه تعیین شده است حتی برای سرخ و سیاه شدن و کبود شدن بدن. در این مورد مهم‌ترین روایت، از امام صادق (ع) نقل شده است و بر اساس آن قانون مجازات اسلامی در ماده ۷۱۴ مقرر می‌دارد: « دیه صدماتی که موجب تغییر رنگ پوست می‌شود به شرح زیر است:

الف. سیاه شدن پوست صورت، شش هزارم، کبود شدن آن، سه هزارم و سرخ شدن، یک و نیم هزارم دیه کامل

رفتار تأدیبی در راستای اصلاح کودک باشد و نه فراتر از آن. بنابراین، شخص مأذون - اعم از پدر، ولی، معلم یا سرپرست - موظف است تنها به میزان لازم برای تحقق هدف اصلاحی اقدام نماید و از هرگونه زیاده‌روی که منجر به اضرار جسمی یا روحی کودک شود، خودداری کند. به بیان دیگر، تأدیب مشروع تنها تا جایی مجاز است که موجب «تغییر رفتاری مثبت» گردد و تجاوز از این حد، از منظر فقهی و حقوقی غیرمشروع تلقی شده و ضمان به دنبال خواهد داشت.

با وجود مشروعیت اصل تأدیب در موارد ضرورت، مسئله‌ای اساسی مطرح می‌شود: آیا در صورت ورود صدمه یا آسیب بدنی ناشی از تأدیب، شخص مؤدب ضامن خواهد بود؟ بررسی آراء فقهای امامیه نشان می‌دهد که اصل ضمان در موارد باقی ماندن اثر یا تحقق جرح، حتی در فرض تأدیب مشروع، ثابت است.

شیخ طوسی در الخلاف و النهایه تصریح می‌کند که: «اگر پدر یا جد پدری، کودک را به قصد تأدیب بزند و در اثر آن کودک هلاک گردد، یا اگر معلم، امام جماعت یا وصی به همان قصد تأدیب اقدام کند و منجر به هلاکت شود، همگی ضامن خواهند بود» (Al-Tusi, 1967; Najafi, 1983).

بر اساس این دیدگاه، حتی اگر قصد مؤدب مشروع و به منظور اصلاح کودک باشد، اما در نتیجه‌ی آن آسیبی فراتر از حد متعارف - از قبیل سرخی، کبودی، سیاهی پوست یا جرح - پدید آید، ضمان مالی (دیه) بر عهده‌ی او قرار می‌گیرد. این تحلیل بر مبنای قاعده‌ی مشهور فقهی است که «جواز تکلیفی، منافاتی با ضمان وضعی ندارد»؛ بدین معنا که گرچه فعل از حیث تکلیف شرعی مجاز است، اما از حیث ضمان و مسئولیت مدنی، در صورت وقوع ضرر، شخص مسئول جبران خواهد بود. آیت‌الله العظمی اراکی (ره) نیز در همین راستا بیان می‌دارد: «در صورت تنبیه فرزند توسط پدر، اگر تأدیب متوقف بر تنبیه باشد، جواز تنبیه مشروط به آن است که موجب سرخی یا کبودی بدن نشود، زیرا در غیر این صورت،

دیه واجب می‌شود. در فرض جواز نیز، حکم تکلیفی با حکم وضعی منافات ندارد؛ همانند اکل در حال مخمسه که با ضمان منافات ندارد» آیت‌الله العظمی خوئی (قده) نیز نظری مشابه دارد. ایشان قائل‌اند که: «اگر کودک به صورت متعارف تنبیه شود، اما اثر ضرب بر بدن او باقی بماند، دیه ثابت است، هرچند میزان ضرب به کار رفته مشروع و در حدود متعارف باشد» (ر.ک: خوئی، مستند العروة الوثقی، ج ۲، مبحث دیات).

این نظر بر مبنای قاعده‌ی «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» و اصل حرمت اضرار به غیر، ولو به قصد اصلاح استوار است؛ زیرا از منظر فقه امامیه، هیچ‌گونه ضرر مادی یا جسمی حتی از سوی ولی نسبت به مولی‌علیه مشروع نیست مگر در موارد ضرورت و با رعایت مصلحت اهم.

در پاسخ به این پرسش که اگر پوست بدن کودک بر اثر تأدیب، سرخ یا کبود گردد آیا موجب ثبوت دیه می‌شود یا خیر؟ فقهای امامیه تصریح دارند که در این خصوص فرقی میان طفل و غیر طفل، و نیز میان قصد تأدیب یا سایر مقاصد وجود ندارد. بدین معنا که هرگاه اثری فیزیکی مانند کبودی، سرخی یا جراحت بر بدن ایجاد شود، ضمان دیه بر عهده‌ی ضارب مستقر خواهد شد، خواه او پدر، معلم یا شخص مأذون از جانب ولی باشد.

نظر مشهور فقها بر آن است که حتی در صورتی که ضرب با ظن تأدیب و در کمترین حد ممکن انجام شود، چنانچه اثر جسمانی بر بدن کودک باقی بماند، دیه واجب است. البته در صورتی که از حد تأدیب مشروع تجاوز گردد یا فعل از روی خشم، انتقام یا غرض شخصی باشد، علاوه بر دیه، شخص مؤدب ممکن است حسب مورد مسئولیت کیفری نیز بیابد، چراکه چنین رفتاری از مصادیق تعدی از حدود شرعی و نقض مصلحت کودک محسوب می‌شود. بر این اساس، از مجموع آراء و مستندات فقهی می‌توان نتیجه گرفت که مشروعیت تأدیب، هرگز به معنای سلب مسئولیت از مؤدب نیست. وی در مقام عمل، مکلف است تا در چارچوب

رفتار محسوب می‌شود. از منظر تربیتی و فقهی، این روش تنها در صورتی موجه و مشروع است که تمامی شیوه‌های مقدم و غیر قهری همچون گذشت، محبت، تشویق، مدارا، و گفت‌وگو در اصلاح رفتار کودک به کار گرفته شده و بی‌نتیجه مانده باشند. بدین ترتیب، تأدیب نه ابزاری برای اعمال سلطه یا انتقام، بلکه آخرین مرحله از فرایند اصلاح و تربیت است که تنها در حدود شرع و با رعایت مصلحت واقعی طفل مجاز شناخته می‌شود.

از دیدگاه روان‌شناسان تربیتی و نیز روایات اسلامی، تنبیه صرفاً زمانی معنا می‌یابد که هدف آن اصلاح و بازسازی رفتار باشد و به رشد اخلاقی و شخصیتی کودک منجر گردد. هرگاه تأدیب نتواند به این اهداف بینجامد و یا موجب آسیب جسمی، روانی یا روحی به کودک شود، فاقد مشروعیت اخلاقی و شرعی است و نباید به کار گرفته شود.

در این چارچوب، مصلحت کودک یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تعیین‌کننده در مشروعیت‌بخشی به اقدامات تأدیبی است. مقصود از مصلحت، مجموعه منافع است که با توجه به مقاصد شریعت و کمالات انسانی، همه ابعاد مادی، معنوی، روحی و عاطفی کودک را دربر می‌گیرد. بنابراین، مفهوم مصلحت در حوزه تربیت و تأدیب، مفهومی جامع و چندبعدی است که با واژگانی چون خیر، صلاح، غبطه، رشد، و تأمین نیازهای وجودی کودک پیوند دارد. بر مبنای یافته‌های این پژوهش، شاخص مصلحت نقش محوری در مشروعیت‌بخشی به اعمال تأدیبی والدین دارد؛ به گونه‌ای که هرگونه رفتار تأدیبی یا تنبیهی که فاقد رعایت مصلحت باشد یا منجر به اضرار و ظلم گردد، از منظر فقهی و حقوقی غیرمشروع و ضمان‌آور است. مستندات فقهی، از جمله روایات معتبر، اجماع فقها و اصول عقلی، مؤید آن‌اند که عملی که مصلحت در آن رعایت نگردد، فاقد اعتبار شرعی و حقوقی است.

بررسی متون فقهی نشان می‌دهد که فقیهان امامیه در تبیین مفهوم مصلحت، ویژگی‌هایی همچون تأمین اهداف غایی شریعت، نفع و

مصلحت، تناسب، ضرورت و عدم ورود ضرر رفتار نماید. هرگونه آسیبی که فراتر از حد اصلاح و مصلحت کودک باشد، موجب ضمان شرعی و حقوقی خواهد بود. این دیدگاه هم‌راستا با اصول بنیادین فقهی همچون قاعده لاضرر، حرمت اضرار به غیر، قاعده تعدی و تغریط، و اصل مصلحت مولی‌علیه است که بر رفتارهای ولی و مأذون در تأدیب کودک حاکم است. در نتیجه، می‌توان گفت که حق تأدیب حقی مقید و مسئولانه است، نه مطلق و رها از نظارت شرع و قانون. مبنای این حق، اصلاح رفتار و رشد اخلاقی کودک است و هرگاه از این هدف منحرف شود یا موجب زیان جسمی و روانی گردد، از دایره مشروعیت خارج شده و موجبات ضمان و حتی مجازات را فراهم می‌آورد.

نتیجه‌گیری

کودکان به مثابه امانت‌هایی الهی در اختیار والدین قرار گرفته‌اند و تربیت آنان از مهم‌ترین مسئولیت‌های والدین و سرپرستان محسوب می‌شود. والدین موظف‌اند این امانت‌های الهی را با حسن سلوک، محبت و پرهیز از رفتارهای ناپسند تربیت کرده و زمینه‌ی رشد جسمی، اخلاقی، روحی و معنوی آنان را فراهم آورند. سعادت یا شقاوت فرد تا حد زیادی به کیفیت تربیت دوران کودکی وابسته است؛ چراکه تربیت صحیح و متوازن، انسان‌هایی شریف، نیک‌سیرت و مسئول‌پذیر به جامعه تحویل می‌دهد، در حالی که تربیت نادرست می‌تواند زمینه‌ساز انحراف، فساد و بی‌هنجاری‌های فردی و اجتماعی شود.

آموزه‌های دینی مکرراً به رفتار مسئولانه با خردسالان و صغار تاکید نموده و رعایت حقوق آنان را الزامی دانسته است. اسلام به جامعه به صورت «کل» می‌نگرد و برای موجودیت انسان‌ها اهمیت خاصی قائل است فلذا خودسازی آحاد امت اسلامی را ضروری و رفق و شفقت با دیگران را جزو وظایف مسلمانان می‌شمارد.

تأدیب و تنبیه کودکان در منظومه تربیتی اسلام و حقوق کودک، نه روشی ابتدایی، بلکه شیوه‌ای ثانوی و استثنایی در فرایند اصلاح

۴. تقدیم مصلحت فاقد بدل بر واجد بدل؛

۵. تقدیم مصلحت مضیق و فوری بر مصلحت موسع.

بر این اساس، حق تأدیب به عنوان بخشی از حق تربیت، از مهم ترین وظایف والدین است، اما این حق تنها در صورتی مشروع است که با رعایت شاخص های مصلحت همراه باشد. هرگاه میان تأدیب و سایر حقوق کودک تعارضی رخ دهد، والدین و مربیان باید با استناد به اصول فقهی فوق و در پرتو تحلیل کارشناسی روان شناسان، فقیهان و حقوق دانان، نسبت به تشخیص و اجرای مصلحت اهم اقدام کنند.

در نهایت، می توان نتیجه گرفت که مشروعیت تأدیب و تنبیه کودک در فقه اسلامی مطلق نیست؛ بلکه وابسته به تحقق مصلحت واقعی طفل، تناسب عمل با هدف تربیتی، و اجتناب از هرگونه آسیب جسمی یا روحی است. رعایت این ضوابط، نه تنها ضامن حفظ حقوق کودک، بلکه مایه تحقق مقاصد شریعت در جهت رشد متوازن انسان و تأمین مصالح جامعه اسلامی خواهد بود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study explores the jurisprudential and legal foundations of the welfare criterion in the discipline of children, emphasizing that parental authority in this regard is not absolute but conditional upon compliance with religious, rational, and ethical constraints rooted in Islamic jurisprudence. The research begins by establishing that the right to upbringing is a fundamental and inalienable right of the child, and that achieving this right depends upon education and discipline aligned with the child's physical, psychological, and emotional needs. Discipline, as one of the educational tools, is

فایده داشتن، قطعیت، عدم ضرر، نادرالوجود نبودن و ترجیح مصلحت اهم بر مهم را به عنوان اوصاف لازم آن ذکر کرده اند. این شاخص ها می توانند در مقام تزامن حقوق کودک با حق تأدیب والدین، مبنای تشخیص و ترجیح مصلحت اهم قرار گیرند.

در مقام عمل، توجه به سن، جنس، وضعیت سلامت جسمی و روانی، شرایط خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کودک و نیز مقتضیات زمان و مکان، در ارزیابی مصلحت و در نتیجه در مشروعیت تأدیب، اهمیت بنیادین دارد. استیفای حق تأدیب نباید به گونه ای صورت گیرد که موجب از بین رفتن زمینه تحقق سایر حقوق بنیادین کودک گردد؛ زیرا در چنین مواردی، تزامن حقوق رخ می دهد و تنها با ارجاع به قاعده تقدم مصلحت اهم بر مهم می توان اقدام درست را شناسایی کرد.

بر اساس اصول فقهی و قواعد تزامن، در صورت تعارض میان دو مصلحت، آن مصلحتی که از حیث تأمین مقاصد شریعت، اهمیت و تأثیر بیشتری در حفظ مصالح عمومی و انسانی دارد، مقدم است. به استناد متون دینی و آثار فقها، معیارهای تشخیص مصلحت اهم عبارت اند از:

۱. ترتیب مصالح پنج گانه (حفظ دین، جان، عقل، نسل و مال)؛

۲. تقدیم مصالح ضروری بر حاجی و تحسینی؛

۳. تقدیم مصلحت عام بر خاص؛

recognized as both a right and a duty of the guardian; yet its legitimacy is conditional upon the observance of the child's welfare or *maslahat*. This concept of *maslahat* is defined linguistically as the opposite of corruption (*mafsadah*) and jurisprudentially as the realization of benefit and avoidance of harm (Hamed al-Alam, 1995; Ibn Manzur, 1702; Shakeri Golpayegani, 2006). Within Islamic thought, *maslahat* encompasses both material and spiritual aspects of human welfare, implying that any disciplinary measure must aim toward the moral and spiritual growth of the child rather than mere behavioral correction (Alidoust, 2011; Esfahanian Semnani

et al., 2018). Thus, the authority to discipline is framed not as an expression of domination, but as a trust (*amanah*) that requires safeguarding the holistic welfare of the child in alignment with the objectives of Shari'a (*maqasid al-shari'a*).

The study further situates the welfare criterion within the broader framework of Islamic legal theory, highlighting that the principle of *maslahat* functions as an interpretive tool in deriving rulings and balancing conflicting interests. Although Imami jurists traditionally reject *istislah* (appeal to public interest) as an independent source of law, they nonetheless recognize *maslahat* as an essential element in the operation of reason (*'aql*) and as a determinant in the legitimacy of rulings (Pour Abdollah, 2016; Pour Abdollah et al., 2013). Through an examination of classical sources, it is shown that jurists have integrated considerations of benefit and harm in rulings regarding guardianship, custody, and child protection. The text elucidates that since guardianship (*wilayah*) is delegated from God to parents or legal custodians only for the purpose of the ward's welfare, any action taken contrary to that welfare—including excessive punishment or acts motivated by anger—violates the divine trust and incurs liability. This interpretation is supported by Qur'anic injunctions and narrations that restrict guardians' powers to instances where genuine benefit to the ward can be demonstrated. Hence, *maslahat* operates as both a moral compass and a legal threshold that distinguishes legitimate disciplinary acts from unlawful violence (Golpayegani, 1996; Mohaghegh Damad & Ghani Zadeh Bafqi, 2017; Rahbar, 2003).

Within this analytical framework, the research defines discipline (*ta'dib*) and punishment (*tanbih*) from linguistic, jurisprudential, and pedagogical perspectives. In language, *ta'dib* denotes the training of the soul and the cultivation of moral virtues, and in

jurisprudential usage, it refers to discretionary punishment (*ta'zir*) that is less than the prescribed *hudud* penalties (Hurr al-Amili, 1871; Johari, 1997). Likewise, *tanbih* means awakening or admonition and, in legal context, denotes corrective acts intended to awaken awareness rather than to inflict harm (Ibn Idris, 1991; Musavi Khomeini, 1996). Classical jurists such as Al-Kulayni and Al-Tusi discussed the permissibility of disciplinary measures within narrow limits defined by intention, proportionality, and context (Al-Kulayni, 1986; Al-Tusi, 1967). The study traces how these juristic interpretations evolved into a structured concept of "measured correction," where the ultimate objective is educational reform (*islah*) rather than retribution. The analysis also integrates psychological and ethical dimensions by arguing that anger-driven discipline transforms an educational act into an unlawful assault. Consequently, the study concludes that the mere presence of parental intent does not suffice to justify physical discipline unless the action demonstrably secures the welfare of the child in both the short and long term.

In exploring the indicators for assessing welfare, the study identifies several jurisprudential and rational criteria that serve as benchmarks for determining the legitimacy of disciplinary actions. These include the principles of *non-harm*, *utility*, *certainty*, *frequency*, and *hierarchical preference of greater welfare* (*tahrīj al-maslahat al-ahamm 'ala al-muhimm*). The principle of utility requires that disciplinary acts must yield discernible benefit to the child—moral improvement, behavioral correction, or spiritual refinement—rather than merely venting the disciplinarian's emotions (Hosseini, 2002; Rahati Nush Abadi, 2015). The requirement of certainty demands that the welfare pursued be grounded in clear reasoning or reliable evidence rather than conjecture (Hakim, 1979; Makarem Shirazi,

1895). Furthermore, the criterion of non-harm prohibits any form of punishment whose physical or psychological damage outweighs its corrective benefits (Parsapour & Nourbakhsh, 2015). The text also warns against appealing to rare or hypothetical benefits, asserting that only common and empirically verifiable advantages constitute valid *maslahat* (Rahbar, 2003). Finally, in cases of conflict between competing interests, the doctrine of *aḥamm wa muhim* obliges the prioritization of the greater good, a principle endorsed by leading jurists and philosophers of law (Motahhari, 1996; Qaraei, 2014). These indicators collectively provide a comprehensive evaluative framework for distinguishing legitimate correction from coercive harm.

The jurisprudential discussion extends to the institutional and personal boundaries of disciplinary authority. Based on the textual evidence, the study recognizes a limited circle of individuals permitted to exercise disciplinary acts—namely the father, paternal grandfather, guardian judge (*hakim shar'*), teacher, and legal executor (*wasī*)—each bound by the same criterion of welfare (Al-Kulayni, 1986; Hurr al-Amili, 1871). The principle of “no authority without welfare” (*asalat 'adam al-wilaya*) restricts any person from exercising power over another unless such authority demonstrably benefits the subordinate (Araki, 1994; Motahhari, 1996). Even when discipline is permissible, classical texts limit it quantitatively and qualitatively: Imam al-Tusi and later jurists allowed a maximum of five to ten strikes delivered gently and without intent to harm (Al-Hilli, 1987; Al-Tusi, 1967; Najafi, 1983). Excess beyond these bounds, or discipline motivated by anger, nullifies its legitimacy and renders the actor liable to *diyah* (compensation). The study integrates these doctrinal limits with modern legal interpretations of child protection, arguing that Shari'a itself embeds a proto-

rights framework that anticipates contemporary notions of child welfare and proportionality in correction. Moreover, it asserts that the welfare criterion aligns with both the Islamic ethos of mercy and contemporary human rights principles, illustrating a convergence rather than a conflict between traditional jurisprudence and modern child law (Al-Khoei, 1992; Golpayegani, 1996).

Finally, the research synthesizes its findings into a normative framework that articulates the welfare criterion as the decisive parameter in legitimizing disciplinary acts. Discipline, when viewed through the lens of Islamic jurisprudence, emerges as a conditional right—granted for education and reformation, but immediately withdrawn upon any deviation from welfare-oriented intent. The study argues that welfare (*maslahat*) functions as both a substantive principle and a procedural safeguard: substantively, it delineates the moral boundaries of parental and institutional authority; procedurally, it imposes evidentiary and rational constraints on disciplinary action. By grounding the concept of child discipline in *maslahat*, the paper bridges the gap between traditional jurisprudence and modern legal concerns regarding child rights and liability. It concludes that the criterion of welfare offers an integrative legal tool capable of harmonizing the divine intent of Shari'a with the evolving understanding of child protection in contemporary law. Ultimately, the legitimacy of all disciplinary actions—whether parental, educational, or judicial—rests upon their conformity to the superior welfare of the child, which serves as the ultimate measure of justice, mercy, and responsibility in Islamic legal philosophy.

References

- Al-Amili, Z. a.-D. i. A. (1990). *Al-Rawdah al-Bahiyyah fi Sharh al-Lum'ah al-Dimashqiyyah* (1 ed.). Davari Bookstore.

- Al-Hilli, N. a.-D. J. f. i. H. (1987). *Shara'i al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram* (2 ed.). Isma'iliyan Institute.
- Al-Jaziri, A. R. i. M. A. (1983). *Al-Fiqh Ala al-Mazahib al-Arba'a*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Al-Khoei, A. Q. (1992). *Misbah al-Fiqahah*.
- Al-Kulayni, M. i. Y. q. (1986). *Al-Kafi* (4 ed.). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Al-Tusi, A. J. f. M. i. a.-H. (1967). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah* (M. T. Kashfi, Ed.). Maktabat al-Murtadawiyyah.
- Alidoust, A. Q. (2011). (2 ed.). Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Amini, E. (2013). *Islam and Education* (1 ed., Vol. 2). Parents and Teachers Association Publications.
- Araki, M. A. (1994). *Istifta'at*. Maroof Publications.
- Babbie, E. (2002). *Research Methods in the Social Sciences* (1 ed., Vol. 1). SAMT Publications.
- Esfahanian Semnani, A., Mousavi Bojnourdi, S. M., & Hosseini, S. M. (2018). The Function of Welfare in Education and Moral Writing in Relation to Children. *Journal of Ethical Research*(34).
- Golpayegani, M. R. (1996). *Majma' al-Masa'il*. Office of Ayatollah Haj Sheikh Hossein Ayuqi.
- Golpayegani, S. M. R. (1900). *Al-Hidayah*. Dar al-Qur'an al-Karim.
- Hakim, M. T. (1979). *The General Principles of Comparative Jurisprudence*. Al al-Bayt Institute for Printing and Publishing.
- Hamed al-Alam, Y. (1995). *Al-Maqasid al-'Alamiyyah li al-Shari'ah al-Islamiyyah* (2 ed.). Al-Ma'had al-'Alami lil-Fikr al-Islami / Dar al-Hadith.
- Hashemi Shahroudi, S. M., & Various, A. (2005). *Dictionary of Jurisprudence According to the School of Ahl al-Bayt*. Encyclopedia of Islamic Jurisprudence Institute.
- Hosseini, D. (2002). *The Role of Reward and Punishment in Islam*. Islamic Research Center of IRIB.
- Hurr al-Amili, M. i. H. (1871). *Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masa'il al-Shari'a* (1 ed.). Al al-Bayt Institute.
- Ibn Idris, a.-H. (1991). *Al-Sara'ir*. Islamic Publication Institute.
- Ibn Manzur, M. (1702). *Lisan al-Arab*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Johari, I. i. H. (1997). *Al-Sihah*. Dar al-Fikr.
- Makarem Shirazi, N. (1895). *Nawar al-Usul* (A. Qoddusi, Ed.). Nasl-e Javan.
- Moein, M. (2002). *Persian Dictionary (Farhang-e Farsi)* (Vol. 2). Amir Kabir Publications.
- Mohaghegh Damad, M., & Ghani Zadeh Bafqi, M. (2017). Determining the Types of Child Welfare from the Perspective of Imami Jurisprudence and Its Foundations. *Private Law Studies*, 47(1).
- Morvarid, A. A. (1992). *Silsilat al-Yanabi' al-Fiqhiyyah*. Fiqh al-Shi'a Institute.
- Motahhari, M. (1996). *Collected Works* (5 ed.). Sadra Publications.
- Muhaqqiq, A. (2000). *Majma' al-Fa'idah wa al-Burhan*. Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers.
- Musavi Khomeini, S. R. (1996). *Tahrir al-Wasilah*. Society of Seminary Teachers Publications.
- Nafisi, A. A. (1964). *Nafisi Dictionary* (2 ed.). Khayyam Publications.
- Najafi, M. H. (1983). *Jawahir al-Kalam*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Parsapour, M. B., & Nourbakhsh, S. (2015). Criteria for Evaluating the Child's Welfare in Imami Jurisprudence, Iranian Law and the Convention on the Rights of the Child.
- Pour Abdollah, K. (2016). *The Rule of Welfare in Family Regulations*. Dadgostar Publications.
- Pour Abdollah, K., Hosseini, F. a.-S., & Sayar, M. M. (2013). The Scope of Parental Rights over Child Upbringing: A Comparative Study of Iranian Legal System and International Instruments. *Strategic Women's Studies*(60).
- Qaraei, T. (2014). *Jurisprudential and Legal Study of Parental Limits and Authority in Child Discipline* University of Qom, Faculty of Theology and Islamic Studies]. Qom.
- Rahati Nush Abadi, E. (2015). *A Study on Child Punishments in the Iranian Legal System with Emphasis on the Issue of Discipline* Imam Sadiq University]. Tehran.
- Rahbar, M. (2003). *Analysis of the Applications of Welfare in Imami Jurisprudence* Imam Sadiq University]. Tehran.
- Shakeri Golpayegani, T. (2006). *Islamic Criminal Policy*. Farhang Islami Publications.
- Tavakoli, A. (2005). *Welfare in Shi'a and Sunni Jurisprudence*. Imam Khomeini Educational and Research Institute.
- Tureihi, F. a.-D. (1996). *Majma' al-Bahrayn* (A. Hosseini, Ed. 3 ed.). Morteza Publications.